

افق

نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی / سال اول / شماره چهارم

1500 نسخه / 25000 تومان

انتلاکت و نلیسم انتزاعی و کمدی فونکسیون

- ▶ کرونیسم آناکرونیستی آقای گنجی!
- ▶ اوکراین در دور باطل اعتماد
- ▶ دانشگاه مدنی؛ دانشگاه احساسی
- ▶ گذاری بر شاییت نقد و منتقد
- ▶ و چند مطلب دیگر

OFOGH-MAG.IR

نشریه سیاسی،
اجتماعی و فرهنگی افق
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
عدنان حامد سلطانی
سر دبیر تحریریه:
پوریا دباغ عبداللهی

بسم ربیع الربیع

در این شماره می خوانید:

- انتلکتوئلیسم انتزاعی و کم‌دی فونکسیون (۱۰)
- میان گفتار «این آبه» (۱۴)
- او کراین در دور باطل اعتماد (۳۴)
- کرونیسم آناکرونیستی آقای گنجی (۳۸)
- مردی که رنگ هشتم رنگین کمان نبود (۴۴)
- اینک نبرد تظاهرات و تمایلات من (۵۸)
- رنگ درون، رنگ بیرون (۶۴)
- گذار بر شایسته نقد و منتقد (۸۰)
- دانشگاه مدنی؛ دانشگاه احساسی (۸۶)
- چنگیز خان، بنیان‌گذار تمدن نوین بشری (۹۰)

همکاران و هیات تحریریه:
محمد حسین حیدری . محمد رضا زوار .
غزاله حنیفه زاده . زهرا مشتری .
زهرا کمالی . عرفان محسنی نیا .
پرتو حاجی قهرمانی فرد . علی بخشی .
معصومه جمالی . حانیه امیری .
عدنان حامد سلطانی . پوریا دباغ عبداللهی .

با تشکر از:
جناب آقای دکتر پارسایی؛
(کارشناس محترم خانه نشریات)

وبگاه رسمی افق:
www.ofogh-mag.ir

ارتباط با روابط عمومی:
t.me/nashrieh_admin

کرامت
عدنان حامد سلطانی



تقویم فوریه هنر و ادبیات

+

دوم فوریه جیمز جویس

نویسنده ایرلندی
و صاحب رمان اولیس

هفتم فوریه چارلز دیکنز

نویسنده نامدار انگلیسی
و رمان نویس عصر ویکتوریا

سوم فوریه جیمز میچنر

رمان نویس شهر اهل آمریکا
و برنده جایزه پولیتزر

بیستم فوریه آنسل آدمز

عکاس آمریکایی و
متخصص فتوگرافی طبیعت غرب

هشتم فوریه ژول کابریل ورن

نویسنده، شاعر و نمایشنامه نویس
اهل فرانسه و متخصص داستان های
علمی تخیلی و ماجراجویانه



February 14
**International
Book Giving
Day** روز جهانی
اهدای کتاب



پرونده اندیشه

انتلکتوئلیسم انتزاعی و کم‌دی فونکسیون
از: عدنان حامد سلطانی *

میان گفتار «این آب»
از: زهرا کمالی *

انتلکتوئلیسم انتزاعی و کم‌دی فونکسیون

نواندیشی فانتزی هرگز نمی‌تواند به دردهای واقعی بشری، پاسخ معتبر بدهد.

* از: عدنان حامدسلطانی

می‌گیرد که چگونه هرروز روح جست‌وجوگر خود را برای دقایقی با ابزار دیجیتال قرون جدید سرگرم کند و لحظه‌ای از گود نیهیلیسم چیره شونده، سر برون آورد و نفسی بکشد و افسوس که لحظه‌ای بعد دوباره باید به درون این گرداب فرو برود.

این همان نتیجه غیبت معنا و معبود در ذهن انسان است، اما مسئله اینجاست که حتی اگر موضوعیتی برای معبود بیرونی قائل نباشیم و سرشت معنوی انسان را نفی کنیم و همه این مفاهیم را نتیجه آنچه «انقلاب شناختی هوموساپینس» می‌نامند، محسوب کنیم و زاینده تخیل مشترک انسانی در جهت

توجه: این مقاله در ادامه نوشتار پیشین تحت عنوان «مرثیه پنجم ایگناسیو» نگاشته شده است و لذا خلاصه‌ای از مقاله قبلی درجهت فهم بهتر مطلب در آغازین بخش این یادداشت، نقل می‌شود.

... قرن بیست و یکم همانقدر که مجموعه پایان‌ناپذیر اشکال و الوان است، غریب و تنها و افسرده است. قرن بیست و یکم، سراسر «زخم و مرگ» است و حتی ماورای مرثیه آوانگارد لورکا، غریب است. اما افسوس که لورکایی برای آفرینش مرثیه پنجم ندارد. کسی حرفی نمی‌زند. کسی فریاد نمی‌کشد. همه دچار حالت وحشتناک «تمکین» و حالت وحشتناک‌تر «عادت» شده‌اند. همین زندگی بی‌سروصدا و سربه‌زیر است که تدریجاً یک «جهان شهر هر روز کوچکتر شونده» با تمدنی افسرده و افکاری نیهیلیستی می‌سازد. انسانی که معنا را از دست داده است، یاد

شکل‌گیری نظام اجتماعی بشری بدانیم، باز چه افسوس بزرگی که انسان سکولار قرن ۲۱، این مستمسکات معنوی را که به بهای هزاران سال زیست اجتماعی کسب کرده است، از دست می‌دهد و هرروز سرگردان خلا فکری و روانی خود می‌شود. این انسان سرگشته، هرروز بیشتر و بیشتر از شوراب مدرنیته مزدحم می‌خورد و هرروز بیشتر در استسقای ملال‌انگیز خود فرو می‌رود. همین ذائقه نامحدود و «احساس بی‌انتهای و اقیانوسی» انسان است که باید با «نیروی دینی» ارضا شود و در نبود معبودی که سکولارها نابودش کرده‌اند، اسیر هیچ و پوچ این هبوط ستوه‌آور می‌شود. این مطالب را می‌توان در افکار و نظریات رولان و فروید پی گرفت. ملاحظه می‌کنید که حتی کسانی که کوچک‌ترین ماهیتی برای معبودی ماورایی و معنویت ذاتی بشر قائل نیستند، چگونه نقش

باورها و معانی معرفتی را در حیات انسانی تصدیق می‌کنند. چندی پیش یکی از دوستان در نوشته‌ای برایم پرسشی بسیار ساده اما مبنایی را مطرح کرد. شاید بیشتر از آنکه این پرسش به دنبال پاسخی استدلالی و تحلیلی باشد، در پی تجدید یک حس مشترک و تکرار یک همدردی سوگوارانه بود. بدون هیچ حشو و اضافه‌ای پرسیده بود که «چرا ما نمی‌توانیم هرگز سرخوش باشیم؟» و منظورش فکر و دغدغه و آه و افسوس همیشگی مقدر بر جماعتی بود که چشمانشان را روی کشاکش دنیای رنجور نمی‌بندند، بی‌خیال این انسان دردمند نمی‌شوند، می‌نشینند و می‌خوانند و می‌نویسند و بحث می‌کنند، رفاه ماتریالیستی‌شان را با ولعی تمام، نابود می‌کنند و عمرشان را در نواندیشی و روشنفکری می‌گذرانند. این یک پرسش جدی

است که جریان نخبگان بشری در طول سالیان تحقیق و تفکر، تا چه اندازه نوع بشر را فارغ از ابزار ماشینی و پیشروی تکنیکی، هوشیار و هوشمند کرده است؟ و پرسش مشابه آن است که حد یقف حیات رذیله بشر کجاست و این ادراکات عمومی، کی و چگونه در جوامع خواب‌زده تاریخ بشریت تحصیل خواهد شد؟ آیا هرگز پس از قرن‌ها بحث و گفت‌وگو، این اقلیت ناچیز خواهد توانست دیالوگ موثر و محرکی برای ارتقای اکثریت موجود پیدا کند و یا این اکثریت سرخوش، برای آینده‌ای بهتر و زندگی انسانی، از خواب قرن‌ها بیدار خواهد شد؟

سابقاً بند فوق‌الذکر و مطالب پیرامون آن در یادداشتی با عنوان «مرثیه پنجم ایگناسیو» مورد بحث قرار گرفتند. اما نکته اساسی که نوشتار حاضر با آن مواجه است، نگاهی رئالیستی به احوال جریان هوشمند روشنفکری است. آیا جریانی که قرار است، در برابر «اکثریت سرخوش» جامعه بشری طغیان کند و منجی اتوبیایی جهان‌شهر انسانی باشد، خود در وهله نخست، ظرفیت‌های فکری و نظری لازم را تمهید کرده است؟ آیا نخبگان بشری پاسخی معتبر برای زخم‌های هزاران ساله انسان داشته‌اند و به راستی چه عجیب است که در فقدان آن، از مواجهه مثبت بشریت با اندیشه و شعور نظری یا روشنفکری مرسوم صحبت کرد. انسانی که در دست‌های

کوتاه جامعه نخبگان تاریخ، پاسخی برای دردهای خود پیدا نمی‌کند، چگونه باید به اندیشه و خرد نخبگانی متعهد بماند؟ بدون مقدمه و به صراحت می‌گویم که انتلکتوئلیسم فانتزی و فراموشی عمیق جریان روشنفکری در بعد فونکسیون اجتماعی خود، خیانت درونی به وجدان اکتیویست و جنایت بیرونی علیه بشر نیازمند است.

لازم است که یک‌بار دیگر به راه طی شده تاریخی در جهت ترقی بشری نگاه کنیم. گفته شد که مراد از بحث مذکور در حیطه ابزار مصنوع انسان یا تکنیک مترقی او نیست. اما چگونه ابزار دست انسان می‌تواند ارتقا یابد و خود انسان بی‌نصیب می‌ماند؟ پاسخ آن است که ما توانسته‌ایم برای ارتقای ابزار بیرونی پاسخ فعال و کارآمد بیابیم. اخلاق، اندیشه، ایدئولوژی و پهنه وسیع مسائل مرتبط بدون پاسخ مانده‌اند و همین خلأ مصیبت‌بار، دو خطر بزرگ را رویاروی بشریت به وجود می‌آورد. نخست آنکه مثلاً جنگ‌افزار اتمی را به دست غرب وحشی می‌سپارد. همین است که قرن‌ها پیشروی علمی در دستان هری ترومن، قرن‌های حیات بشری را از میان می‌برد.

دوم آنکه پیشروی پوزیتیویستی و علمی را در نظر عامه، بی‌معنا و بی‌ارزش می‌کند. انسانی که علم آکادمیک چیزی از رنجش وجودی او نمی‌کاهد و سرگشتگی روزافزون او را نادیده می‌گیرد، محق است که نسبت به مقوله دانش بی‌اعتماد شود.

تقدیم به برادر عزیزم،
جناب آقای امیر رضاسیاهکوهی





از سویی دیگر راهکار واقعی و کارآمدی در ذهن ندارد. این یک واقعیت تلخ و البته محرز است که در این سیر تاریخی، هیچگاه راهکاری عملی برای مواجهه با فقر، تبعیض، تنهایی، جهل و آشفتگی پیشنهاد نشده و نمی‌شود. مثلاً اینکه ما توانسته‌ایم برای مقابله با مصیبت اپیدمی آبله، واکسنی علیه ویروس واریولا بسازیم و بعد مدتی با صدای بلند، ریشه‌کنی جهانی بیماری را اعلام کنیم. نیازی به توضیح نیست که روان بشر امروز هنوز و بیشتر از گذشته درگیر و مبتلاست؛ چون هیچگاه راهکاری کارآمد برای آن ارائه نشده است. نخبگان تاریخ در این مقوله حیاتی شکست خورده‌اند و این همان شکستی است که مزیت پیشروی‌های دیگر را نیز امحا یا تبدیل به تهدید می‌کند. نتیجتاً نوآندیشانی که پاسخی برای انسان آشفته پیدا نمی‌کنند و با این شکست مکرر تاریخی مواجه می‌شوند، منظومه جدیدی برای خود تعریف می‌کنند و در انتزاع خود به حیات فکری ادامه می‌دهند. مشکلات و مسائل غیرواقعی طرح می‌کنند و پاسخ‌های غیرواقعی می‌دهند و البته که چون صدر و ذیل این منظومه را خود طراحی و تعریف کرده‌اند، هرگز در حل مسائل کاذب آن به مشکل نمی‌خورند. درباره مسائلی صحبت می‌کنند که در متن زندگی بشر امروز ناپیداست و برای مشکلاتی مقاله می‌نویسند که اساساً جهان واقعی با آن بیگانه است. واقعیت آن است که روشنفکری فانتزی، درست از همین نقطه آغاز می‌شود تا بتواند حس رسالت اجتماعی نخبگان را کاذباً ارضاء کند. اما به راستی چه می‌توان کرد؟



فنجان قهوه را تمام کند و برای مشکلات واقعی، نسخه غیرواقعی و ناکارآمد بیچد. روشنفکر خود نیز از این مصائب متأثر و متالم است و نمی‌تواند تز فانتزی و راه حل انتزاعی برای آن ارائه کند.



این مسئله در حوزه واقعیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بشری شکل دیگری پیدا خواهد کرد. اساساً روشنفکر جزئی از همین جامعه بزرگ و فردی در میان همین ملت رنجور انسانی است. مشخص است که طیف نخبگانی که خود نیز هرروز با دردهای واقعی این جهانی درگیر است، دیگر نمی‌تواند با خیال آسوده و فکر آرام روی صندلی بنشیند،

البته به نظر می‌رسد سبب قضیه نیز روشن باشد. اساساً فراموشی تاریخی اذهان نخبگان و غفلت از رسالت اجتماعی خود، نه امری عارضی که ارادی و برنامه‌ریزی شده است. چرایی آن نیز بدیهی است. نخست آنکه روشنفکر می‌تواند درباره مقوله‌ای انتزاعی با طیب خاطر و ذهنی منسجم به بحث و نظر بنشیند، سخن بگوید و راهکار ارائه دهد.

این آبه

علیه ناآگاهی، تنظیمات پیش فرض، دور باطل و

خوره‌ی داشتن چیزی لایتناهی

و از دست دادن آن

* از: زهرا کمالی

نویسنده مشهور آمریکایی، دیوید فاستر والاس، که بسیاری او را

بزرگ‌ترین نویسنده دو دهه اخیر در آمریکا می‌دانند، در تمام طول عمر خود،

فقط یک سخنرانی عمومی داشت که این سخنرانی به مناسبت

فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشگاه کنیون در سال ۲۰۰۵ برگزار شد

و بعدها آن را «یکی از تاثیرگذارترین سخنرانی‌های فارغ‌التحصیلی

در طول تاریخ» نامیدند.





در این سخنرانی والاس به زیبایی علیه «ناآگاهی، تنظیمات پیش فرض کارخانه، دور باطل، حس دائمی و خوره‌ی داشتن چیزی لایتنه‌ای و از دست دادن آن» بحث می‌کند. سخنرانی با داستان کوتاهی شروع می‌شود؛ دو ماهی جوان که در حال شنا در اقیانوس هستند با یک ماهی پیر و جا افتاده‌ای که از جلو سمت آن‌ها می‌آید، رو به رو می‌شوند که به دو ماهی جوان سر تکان داده و سلام می‌کند و می‌پرسد که امروز آب چطور است؟ آیا لذت می‌برید؟ دو ماهی جوان بعد از خوش و بش در حالی که به مسیرشان ادامه می‌دادند نگاهی به هم می‌اندازند و با تعجب از هم می‌پرسند: آب...؟ آب چیست؟

منظور دم دستی داستان ماهی‌ها این است که بدیهی‌ترین، فراگیرترین و مهم‌ترین واقعیت‌ها معمولاً آن‌هایی هستند که دیدن و حرف زدن درباره آن‌ها از همه دشوارتر است. این نکته‌ای پیش‌پاافتاده و معمولی است، اما واقعیت این است که در سنگره‌های زندگی روزمره بزرگ سالی، عادت‌های پیش‌پاافتاده می‌توانند در حکم مرگ و زندگی باشند. وی در ادامه سخنرانی در مورد این مفاهیم که به نظر می‌آید یا بی‌معنی و انتزاعی به نظر می‌رسند، عینی‌تر صحبت می‌کند.

در واقع مقصود، رساندن این مطلب است که درصد زیادی از چیزهایی که ناخودآگاه به آن‌ها یقین داریم، در واقع کاملاً اشتباه و فریب‌آمیز هستند. او به نمونه‌هایی از چیزهایی که ناخودآگاهش از آن مطمئن بود، اما اشتباه محض بودند، اشاره می‌کند: «من مطمئن بودم، همه چیز طبق تجربه مستقیم شخصی من، موید این عقیده محکم است که من مرکز مطلق جهانم. من واقعی‌ترین و بدیهی‌ترین و ما به ندرت از این نوع خودمحوری طبیعی و بنیادین سخن می‌گوییم، چون از لحاظ اجتماعی نامطلوب است. اما واقعیتی است که تقریباً در اعماق وجود همه ما رخنه کرده است. در این باره فکر کنید؛ هیچ تجربه‌ای نیست که مرکز مطلقش خود شما نباشد. جهانی که تجربه می‌کنید درست جلوی شما قرار دارد، یا پشت سرتان، یا در چپ یا راست شما؛ روی صفحه تلویزیون یا کامپیوتر شما. افکار و احساسات دیگران باید به نحوی به شما «منتقل»

شود، اما افکار و احساسات خودتان آنقدر بی‌واسطه و آنی و واقعی‌اند که بلافاصله درکشان می‌کنید.

وی زمینه‌چینی نمی‌کند تا درباره دلسوزی یا توجه به دیگران یا «فضایل» آنچنانی موعظه کند. بحث بر سر فضیلت نیست، بلکه بحث این است که می‌توان با اختیار خودمان کاری را انجام دهیم که ما را به نحوی از تنظیمات پیش فرض طبیعی و مادرزادیمان رها کند، تنظیماتی که عمیقاً و به معنای واقعی کلمه خودمحور است و همه چیز را با عینک خودبینی می‌بیند.

مثلاً یک روز معمولی را در نظر بگیرید که صبحش از خواب بیدار می‌شوید، به سمت محل کار پرسر و صدای خود می‌روید، به مدت نه یا ده ساعت سخت کار می‌کنید و در پایان روز خسته و کوفته و کلافه می‌شوید. این آخر، کاری که می‌خواهید بکنید این است که برگردید خانه و شامی دلپذیر بخورید و احتمالاً چند ساعتی خوش بگذرانید و بعد هم بخوابید، چون باید فردا زود بیدار شوید و دوباره روز از نو و روزی از نو. اما ناگهان یادتان نمی‌افتد که در خانه غذا ندارید! شما بخاطر شغل پردردسرتان

وقت نکرده‌اید خرید کنید. بنابراین مجبورید بعد از کار، به جای خانه تا سوپرمارکت رانندگی کنید. ساعت کار تمام شده و در ترافیک سنگین گیر کرده‌اید، بنابراین خیلی دیرتر از معمول به سوپرمارکت می‌رسید و وقتی که در نهایت می‌رسید آنجا، می‌بینید سوپرمارکت خیلی شلوغ است.

نمی‌توانید به این راحتی واردش شوید، یا سریع از آن خارج شوید. مجبورید سراسر این فروشگاه عظیم و پر زرق و برق را بگردید و از راهروهای شلوغ آن رد شوید تا اجناسی که می‌خواهید را پیدا کنید. مجبورید چرخ دستی خود را وسط جمعیتی خسته و شتاب‌زده که آن‌ها هم هر یک چرخ دستی در دست دارند، با هزار ترفند رد کنید. پیرمرد و پیرزن‌هایی که مثل لاک‌پشت راه می‌روند و بچه‌هایی که زیر دست و پا هستند و نمی‌گذارند راحت از راهروها عبور کنید. اما مجبورید دندان روی جگر بگذارید و مودبانه از ایشان خواهش کنید تا راهتان را باز کنند.

در نهایت همه اجناسی که نیاز دارید را برمی‌دارید، اما متوجه می‌شوید صف صندوق هم بسیار طولانی و عذاب‌آور است، اما نمی‌توانید خشم خود را بر سر دختر دست‌پاچه که پشت صندوق کار می‌کند، خالی کنید. به هر حال جلوی صندوق می‌رسید و پول مواد غذایی را پرداخت می‌کنید و منتظر می‌مانید تا دستگاه، اعتبار چک یا کارتتان را تایید کند و بعد هم با آن صدای خشک و بی‌روح به شما بگوید: «روز خوبی داشته باشید». بعد از آن، باید کیسه پلاستیک‌های زپرته و کهنه را



توی چرخ‌دستی از میان پارکینگ شلوغ و پراز کثافت رد کنید و کیسه‌ها را طوری توی ماشین بچینید که آت‌واشغال‌هایش بین راه نریزد بیرون و بعد توی صندوق عقب هم پخش‌وپلا نشود. تازه بعدش هم مجبورید تمام مسیر برگشت به خانه را توی ترافیک سنگین آن ساعت رانندگی کنید.

مسئله اینجاست که معضلی چنین ملال‌آور، دقیقا به بحث انتخاب مربوط می‌شود. ترافیک سنگین و راهروهای شلوغ فروشگاه‌ها و صف‌های طولانی صندوق پرداخت، فرصت خوبی برای فکر کردن به انسان می‌دهند. اگر درباره این‌که چگونه فکر کنیم و به چه چیزی توجه کنیم تصمیمی هشیارانه نگیریم، آنگاه هر بار که مجبور شویم به خرید مواد غذایی برویم افسرده و ملول خواهیم شد، چون تنظیمات پیش‌فرض و طبیعی‌مان به ما اطمینان داده است که موقعیت‌هایی از این دست در واقع به‌خاطر «من» پدید آمده‌اند، به‌خاطر گرسنگی‌ام، به‌خاطر خستگی‌ام و به‌خاطر تمایلم به رسیدن به خانه. اما به نظر می‌رسد که همه دنیا و مردم آن سد راهمان شده‌اند و از خودمان می‌پرسیم که این‌ها دیگر چه کسانی هستند که سد راهم شده‌اند؟ در صف صندوق با خودمان می‌گوییم که نگاه کن! چقدر این آدم‌ها من‌زجرکننده، احمق، بی‌احساس و حیوان‌اند. یا وقتی وسط صف با صدای بلند با گوشی تلفن همراهشان حرف می‌زنند، چقدر آزاردهنده و بی‌ادب می‌شوند و با خود فکر می‌کنیم این عین بی‌انصافی است: من تمام روز را سخت کار کرده‌ام و گرسنه و خسته‌ام، اما به‌خاطر این مردم لعنتی و احمق حتی نمی‌توانم خودم را به خانه برسانم و شام بخورم و استراحت کنم.

اگر به‌انتخاب خودمان این‌گونه فکر می‌کنیم، مشکلی نیست. خیلی‌ها این‌طور فکر می‌کنند؛ جز اینکه این‌گونه فکر کردن آن قدر آسان و غیرارادی است که لازم نیست چندان هم انتخابش کنیم. در واقع این طرز فکر ناشی از تنظیمات پیش‌فرض و طبیعی ماست. به طرز غیرارادی و ناخودآگاه طوری عمل می‌کنیم که گویی محور جهانیم و اولویت‌های جهان را نیازها و احساسات ما تعیین می‌کنند و با همین طرز فکر غیرارادی و ناخودآگاه است که ملالت‌ها و خستگی‌های زندگی بزرگسالی را تجربه می‌کنیم. موضوع این است که روش‌های مختلفی برای فکر درباره چنین موقعیت‌هایی وجود دارند. در این ترافیک، همه این خودروها جلوی راه من را گرفته‌اند. ممکن است برخی از آدم‌هایی که توی این ماشین‌های شاسی‌بلند نشسته‌اند، در گذشته دچار سانحه‌های مهیب رانندگی شده باشند و اکنون رانندگی آنقدر برایشان سخت است که دکترشان توصیه کرده یک ماشین بزرگ شاسی‌بلند بخرند تا در رانندگی احساس امنیت کنند؛ یا هامری که جلوی راهم را گرفته، ممکن است داخلش پدری باشد که سعی می‌کند کودک بیمار یا زخمی‌اش را با عجله به بیمارستان برساند و به همین دلیل، عجله او بیشتر و برحق‌تر از عجله من است.

چه بسا حقیقت آن باشد که این ماییم که سد راهش شده‌ایم. فاستر نمی‌خواهد برای شنوندگان نصیحت‌های اخلاقی کند یا به افکار ناخود آگاه حضار جهت دهد چراکه این کار بسیار دشوار است و اراده و کوشش ذهنی می‌طلبد. اما به عقیده او در بیشتر مواقع، اگر به‌اندازه‌ای هشیار باشیم که بتوانیم به خود فرصت انتخاب دهیم، خواهیم توانست آن پیرزن چاق و بی‌احساس را که با آن آرایش غلیظ در صف صندوق پرداخت سر بچه کوچکش داد می‌زد، جور دیگری ببینیم. شاید همیشه این‌طور نباشد. شاید سه شب متوالی نخوابیده و بالای سر شوهرش که سرطان استخوان دارد و رو به مرگ است نشسته. شاید این پیرزن، همان کارمند کم‌درآمد اداره راهنمایی و رانندگی باشد که دیروز با راهنمایی کوچکی به همسرتان کمک کرد تا مشکل بغرنج اداری‌اش را حل کند. البته ممکن است هیچ یک از این‌ها نباشد، اما ناممکن هم نیست؛ همه‌چیز بستگی به این دارد که می‌خواهیم چگونه به ماجرا نگاه کنیم. همچنین اشاره دارد که اگر به طور غیرارادی مطمئنیم واقعیت چیست و چه کس یا چیزی

واقعا مهم است و در واقع اگر می‌خواهیم طبق تنظیمات پیش‌فرضمان عمل کنیم، آنگاه ما نیز احتمالات بعید و رنج‌آور را در نظر نخواهیم گرفت. اما اگر واقعا نحوه فکر کردن و توجه کردن را یاد گرفته باشیم، آنگاه خواهیم فهمید که گزینه‌های دیگری نیز وجود دارند. منظور این است که در حیطة اختیار خودمان خواهد بود که موقعیتی پرازدحام و کند و خسته‌کننده را نه‌تنها معنادار، بلکه مقدس و مشتعل از همان نیرویی بدانیم که ستارگان را روشن می‌کند؛ نیروی همدردی، عشق و وحدت بنیادین همه‌چیز. تنها چیزی که به معنای واقعی کلمه، حقیقی است این است که این خود ماییم که تصمیم می‌گیریم موضوع را چگونه ببینیم. هشیارانه تعیین می‌کنیم که چه چیزی معنادار و چه چیزی بی‌معناست. ضمنا و استر معتقد است چیزی به نام بی‌دینی وجود ندارد. چیزی به اسم عدم پرستش نداریم. همه پرستش‌کارند. تنها انتخاب پیش روی ما این است که می‌خواهیم چه چیزی را پرستش کنیم. ممکن است خدای ما مسیح باشد یا الله، خواه یهوه باشد یا الهه ویکا یا چهار حقیقت شریف در سنت بودایی یا مجموعه‌ای از اصول اخلاقی تخطی‌ناپذیر. هر چه باشد، یک دلیل مهم برای انتخاب خدایی خاص یا امری معنوی برای پرستش وجود دارد.

اگر پول و مال را پرستش کنید و معنای واقعی زندگی را در آن بدانید، آن وقت هرگز به اندازه کافی نخواهید داشت. هرگز احساس نخواهید کرد که به اندازه کافی پولدارید. این حقیقت است. اگر بدن، زیبایی و جاذبه جنسی‌تان را بپرستید، آن وقت همیشه احساس زشتی خواهید کرد و وقتی که مرور زمان و کهولت سن کم‌کم خودش را نشان داد، قبل از آنکه زیر خاک بروید هزار بار جان می‌کنید. همه ما کم و بیش به این نکات آگاهی داریم، چون به صورت اسطوره، ضرب‌المثل، سخنان کلیشه‌ای، لطیفه و تمثیل صورت‌بندی شده‌اند و شالوده داستان‌های بزرگ را تشکیل می‌دهند. اگر قدرت را پرستش کنید، احساس ضعف و ترس خواهید کرد و برای سرکوب ترس، روزبه‌روز به قدرت بیشتر و بیشتری نیاز خواهید داشت. اگر هوش‌تان را بپرستید و شیفته آن باشید که دیگران شما را باهوش بدانند، دست آخر احساس حماقت خواهید کرد و مثل کلاهبرداری خواهید بود که عن‌قریب دستش رو خواهد شد. نکته نامطلوب درباره چنین پرستش‌هایی این نیست که شیرانه یا گناه‌آلودند، بلکه مشکل این است که ناخودآگاه‌اند. انسان به تدریج به سمت این نوع پرستش‌ها کشیده می‌شود و روزبه‌روز درباره نحوه نگرش و ارزیابی ارزش‌ها، گزینشی‌تر عمل می‌کند، بدون اینکه به کاری که می‌کند کاملاً آگاه باشد. از طرفی هم دنیا ما را از اینکه طبق تنظیمات پیش‌فرضمان عمل کنیم، دلسرد نمی‌کند، چون دنیای انسان و پول و قدرت با سوخت ترس و تحقیر و آشفتگی و هوس و خودپرستی کار می‌کند. فرهنگ کنونی ما با مهار این نیروها ثروت و آسایش و آزادی شخصی شگفت‌آوری تولید کرده است: آزادی برای اینکه ارباب قلمروهایی بسیار کوچک باشیم، قلمروهایی به اندازه جمجمه‌مان، و این‌طوری خودمان را به تنهایی کانون خلقت بدانیم. اما آزادی‌های دیگری نیز داریم و گرانبهاترین آن‌ها چیزی است که خارج از دنیای بزرگ فتح و ظفر و تظاهر، سخن‌چندانی درباره‌اش نمی‌شنویم. آزادی عبارت است از توجه و آگاهی و انضباط و تلاش. اینکه بتوانیم همیشه به روش‌های غیرجنسی به دیگران اهمیت دهیم و مدام برایشان فداکاری کنیم. آزادی واقعی این است. گزینه‌ای که در مقابل داریم ناهشیاری، تنظیمات پیش‌فرض و رقابت بر سر ثروت و قدرت است و این حس فرساینده دائمی که چیزی نامتناهی را از دست داده‌ایم. این حرف‌های والاس به اخلاقیات، مذهب، عقاید تعصب‌آمیز یا پرسش‌هایی بزرگ درباره حیات پس از مرگ ربطی ندارند. بحث او بر سر زندگی قبل از مرگ است.

و اواخر سخنرانی‌اش می‌گوید:

«حقیقت واقعی درباره‌ی زندگی قبل از مرگ است. درباره‌ی این که چه‌طور به سی یا شاید پنجاه سالگی برسید، بی‌آن که بخواهید تنگ روی شقیقه‌تان بگذارید. درباره یک آگاهی ساده است. آگاهی از این که چه چیزی آن قدر حقیقی و ضروری است، آن قدر از چشمان‌مان پنهان مانده که باید مدام، بارها و بارها، به خودمان یادآوری کنیم: آب این است.»



انسانی زیادہ انسانی

* فریدریش ویلہلم نیچہ

* ترجمہ: ابوتراب سہراب
و محمد محقق نیشابوری

مشخصات ظاہری:
476 ص.

عنوان اصلی:
Human, all too human
(انسانی زیادہ انسانی)

شابک:
964-305-847-6
978-964-305-847-0

شماره کتابشناسی ملی:
84-10632م

سرشناسه:

نیچہ، فریدریش ویلہلم،
Nietzsche, Friedrich
Wilhelm

عنوان و نام پدیدآور:

انسانی، زیادہ انسانی /
فریدریش ویلہلم نیچہ؛
ترجمہی ابوتراب سہراب و
محمد محقق نیشابوری.

مشخصات نشر:

تهران: نشر مرکز، 1384.

ضمیمہ کتاب

پروندہ
اندیشہ

ستان

«انسانی ، زیاده انسانی» (۱۸۷۸) با سبکی ویژه مشتمل بر ۶۳۸ گزین گویه، دومین اثر نیچه بعد از «زایش تراژدی از روح موسیقی» (۱۸۷۲) است. زایش تراژدی نخستین کتاب نیچه بود که در باب فیلولوژی نظری منتشر شد. در آن برهه، نیچه استاد سی و سه ساله فیلولوژی کلاسیک در دانشگاه بال بود که البته بعد از نگارش انسانی، زیاده انسانی رسماً از این سمت استعفا کرد. به قول خود نیچه «انسانی، زیاده انسانی یادآور یک بحران است» بحرانی که از سوی زاییده دوره اختلال مزاج نیچه است و از دیگر سو، بیانگر تحول فکری او است. در واقع، این کتاب سند گویایی است از نیچه فیلولوژیست و منتقد فرهنگی به سوی نیچه فیلسوف و نویسنده. یعنی همان نیچه‌ای که امروز ما می‌شناسیم. اکثر آثار نیچه محصول همین دوره دوم حیات فکری اوست. آثاری چون آنک انسان (۱۸۸۸) و چنین گفت زرتشت، فراسوی خیر و شر، پگاه، شامگاه بتان، این دوره بحران اگرچه با عارضه‌ای شخصی در نیچه آغاز شد ولی خبر از بحران عظیمی می داد که نیچه کلیت فرهنگ و تمدن ما را در حال گذار به سوی آن می‌دید. همان بحرانی که نیچه آن را «مرگ خدا» می‌نامید.

در مورد شخص نیچه، این بحران از یک سو به خاطر دریافت عمیق او از نتایج فراگیر فروپاشی روش‌های سنتی تفکر و از سوی دیگر به دلیل معرفت او بر ناکارآمدی منابع روشنگری، تسریع و تشدید می‌شد. او می‌دید که از یک طرف روش‌های سنتی تفکر دیگر برای بشر مدرن راهگشا نیست. در عین حال که آموزه‌های دوره روشنگری هم گره گشای چالش‌های انسان مدرن نیست. منابعی که او همیشه برای پر کردن خلأهای خود به آنها پناه می‌برد و کتاب انسانی، زیاده انسانی افشاگر همین چالشی است که نیچه در آن گرفتار بود.

در آن روزگار، در کشورهای اروپایی، دین از پایگاه رسمی و وفاداری بی‌چون و چرای مردمی بهره می‌برد و به این اعتبار از چالشی جدی در امان بود. هنر، ادبیات، موسیقی و علوم و دانش‌های گوناگون رونق خوبی داشت، آلمان به سلطه صد ساله خود در حوزه فلسفه ادامه می‌داد، اما با وجود همه این‌ها باز نیچه بر این باور بود که تا کمال مقصود راه زیادی باقی است. او از فرهنگ عامیانه و جهان بی پروا و شرایط جدید اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌ای که پیرامونش جان می‌گرفت بیزار بود و دیگر نمی‌توانست سنت فکری و دینی آن را جدی گیرد. به همین دلیل نیچه در کتاب انسانی، زیاده انسانی در مقام متفکری دقیق، تحلیل‌گر و خردمند ظاهر می‌شود و به زدودن اوهام و شکستن بت‌ها دست می‌زند، از آنچه فرهنگ زمانه را تهدید می‌کند می‌نالد، با تفکر روشنگری

همسرایی می‌کند و به این امید به قلم پناه می‌برد که بتواند آنچه فرهنگ را تضعیف و آینده‌اش را تهدید می‌کند، شناسایی و درمان کند. باورش این بود که تنها چیزی که می‌تواند امکان حیاتی موجه و سزاوار زیستن را فراهم کند، تداوم و ریشه دار شدن تفکرات دوره روشنگری است که به کنه امور راه می‌برد و بی‌رحمانه حجاب از رخ حقیقت بر می‌گیرد.

نیچه انسانی، زیاده انسانی معتقد است که هیچ چیز میرا از انتقاد نیست و ممکن است همه بت‌های مورد ستایش آنگاه که مورد تفحص انتقادی قرار می‌گیرند، توخالی و «زیاده انسانی» از آب درآیند. در این کتاب، هرچیزی در زندگی انسانی که به نظر متعالی می‌رسد به محکمه ژرف نگری و تعمق فرا خوانده شده و نتایج تحقیرآمیزی به دست

انسان‌نگاره انتقادی انسان‌نگاری

می‌آورد. او می‌خواهد اینچنین نشان دهد که انسانیت زیاده انسانی ما از آنچه باید بسیار کمتر دارد اما با وجود این به ما چیزی می‌دهد که با آن فعالیت کنیم که البته نباید آن را ناچیز بگیریم، ولی اگر می‌خواهیم از خود چیزی شایسته بسازیم باید نگاهی عمیق به خویشتن داشته باشیم و همین امر را دراین اثرش در کانون توجه قرار می‌دهد و بدین ترتیب، نیچه رمانتیسم به نیچه‌ای ناتورالیسم تحلیلی محض جهت گیری می‌کند. تلاش دارد که از رمانتیسم واگنری – شوپنهاوری هرچه بیشتر فاصله گیرد. دو پدر خوانده‌ای که برای مدت‌ها، حیات فکری نیچه در طلسم آنان بود و ردپای فکر و احساس این دو را در «زایش تراژدی» به خوبی می‌توان دنبال کرد. و بعدها مقالات «شوپنهاور در مقام آموزگار» (۱۸۷۴) و «ریشارد واگنر در بایرویت» (۱۸۷۶) را برای ادای دین خود به این دو به نگارش درآورد. نیچه که پدرش را در کودکی از دست داده بود شوپنهاور را به عنوان پدر خوانده فکری خود و واگنر را به عنوان پدرخوانده عاطفی و روحانی خود برگزیده بود. شاید بی دلیل نبود که گزین گویه ۳۸۱ خود، در همین کتاب را در باب «اصلاح طبیعت» می نویسد: «اگر آدمی پدری نیکو نداشته باشد، باید برای خود پدری نیکو دست وپا کند». اما در زمانی که او این واژگان را می نوشت، این مرحله را پشت سرگذاشته بود و می کوشید خود را از دست پدرانی که برای خود دست و پا کرده بود، برهاند. در انسانی، زیاده انسانی نیچه دیگر چیزی را متعالی و قهرمانی و فرا انسانی نمی‌بیند. همه چیز برای او انسانی و زیاده انسانی است. او در گزین گویه دوم درباب «کاستی فطری فیلسوفان» اظهار

می‌کند که «فیلسوفان جملگی از این کاستی مشترک رنج می‌برند که کار خویش را از انسان کنونی آغاز می‌کنند و می‌پندارند، قادرند با تحلیل او به هدف خویش دست یابند. آنان ناخواسته آدمی را حقیقتی جاودان می‌انگارند که در میانه تمامی دگرگونی‌ها، چونان مقیاس مطمئن امور، پابرجا باقی می‌ماند…» اما فریدریش ویلهلم نیچه به دنبال انسانیتی والاتر بود که ارزشش آنقدر عظیم باشد که حتی در غیاب هرمعنا و مفهومی متعالی، تأیید زندگی را ضمانت کند. ولی به این حقیقت صعب رسیده بود که تحقق راستین انسانیت والاتر نیازمند دوچیز است.

یکی بررسی دقیق هرآنچه که انسانی و زیاده انسانی است و دیگر بازبینی دقیق آنچه که پرداختن به آن متضمن امری است که بعدها آن را اعتلای حیات انسانی نامید. ایده و آرمانی که او بر سر این دو راهی به دست آورد، ایده «جان آزاد» (Friegeist) بود؛ عبارتی که نیچه آن را برای توصیف آنگونه اندیشمند و انسانی برمی‌گزیند که خود را نمونه آن یا دست‌کم در حال بدل شدن به آن می‌پنداشت. به همین اعتبار ، عنوان فرعی کتابش را هم چنین بر می‌گزیند؛ «کتابی برای جان‌های آزاد» و در پشت نویسی کتابش می‌آورد؛ «هدف این اثر پی افکنندن تصویر و آرمانی جدید از جان آزاد است».

اما درخصوص سبک و سیاق و ساختار این کتاب باید گفت که سبک نگارش این کتاب بسیار متفاوت از دیگر آثار نیچه است. این کتاب مشتمل بر ۶۳۸ گزین گویه است که در واقع او تأملات و مشاهدات خود را در چند جمله یا چند پاراگراف کوتاه بیان کرده است و به مثابه گنجینه‌ای گرانبها برای شناختن بهتر لایه‌های فکری نیچه به شمار می رود. این ۶۳۸ گزین گویه در نه فصل سامان موضوعی یافته اند؛ به اضافه پیشگفتار و پس گفتاری به قلم خود نیچه و دو مقدمه یکی به قلم ریچارد ساخت و دیگری به قلم آرتور سی. دانتو و سال‌شمار زندگی نیچه که در مجموع شاکله ۴۷۴ صفحه‌ای این اثر را می‌سازند که به قلم شیوا و فصیح ابوتراب سهراب و محمدمحقق نیشابوری و با همت نشر مرکز روی فارسی به خود گرفته است.

این کتاب بیش از هر چیز محصول ذهنی در حال گذار است که در جهات مختلف و راه‌های متفاوت سیر و سلوک می‌کند، توجهی به مرزها و معیارهای معرفتی ندارد و تنها علایق و آگاهی‌های عقلی نیچه را در خود دارد که قطب نمای فکری‌اش محسوب می‌شود. فرم گزین گوئی که نیچه برای این کتابش برگزیده گونه‌ای بود که به ادبیات پژوهشگران مسائل انسانی اختصاص داشت که ترجیح می‌دادند به جای مقاله نگاری به اظهارنظری قاطع درباره بسیاری از مسائل بپردازند؛ همچون سبک نگارش مونتنی و لاروشفوکو که به کرات سبک نگارششان را تحسین کرده بود و آن را سرمشق قرار داده بود.

این اثر به هیچ وجه ادبیات فلسفی ندارد. در آن موارد متعددی می‌توان جست که به نظر می‌رسد ارتباطی با موضوعات فلسفی نداشته باشد، حتی ایده‌های مربوط به موضوعات فلسفی عمدتاً به روش فلسفی بیان و ارائه نمی‌شوند و بسیاری از اظهار نظرها، ادله فلسفی را در پس خود ندارد و گاهی رنگ مایه احساسی و جانبدارانه به خود می‌گیرند. این نوع ادبیات را بسیار در بخش «زن و کودک» می‌بینیم؛ مثلاً در گزین گوئی ۳۹۳ در باب «وحدت مکان و درام» می‌نویسد: «اگر زن و شوهر با هم زندگی نمی‌کردند، ازدواج‌های موفق بیشتر بود». یا در گزین گوئی ۴۰۳ تحت عنوان «بزار وادار ساختن هرکسی به هر کاری» می‌گوید: «می‌توان آدمی را از طریق تحریک، ترس و کار و فکر زیاد چنان خسته و ناتوان ساخت که دیگر در برابر هر موضوع ظاهراً بخرنجی ایستادگی نکند و تسلیم شود – و این کاری است که دیپلمات‌ها و زنان می‌کنند» بویژه در مورد زنان اغلب موضعی دفاعی به خود می‌گیرد.

اما بعدها که فلسفه نیچه قابل اعتنا شد عمق این گزین گوئی‌ها هم آشکارتر شد. برخی از این گزین گوئی‌ها هم آنقدر عمیق هستند که برای ذهن‌هایی که با فروید آشنا هستند،

یادآور تفکر او است. همچون گزین گوئی ۴۹۱ که درباب «برداشت انسان از خود» می‌نویسد: «انسان از خویشتن خویش در برابر خود محافظت می‌کند، در برابر شناسایی شدن و به دام افتادن توسط خودش، او معمولاً قادر است فقط دیوارهای بیرونی «قلعه وجود» خویش را ببیند. خود قلعه تسخیر ناپذیر است، و حتی نامشهود مگر آنکه دوستان و دشمنان خیانت کنند و او را از مسیری پنهان به درون قلعه رهنمون شوند». و اینچنین نیچه خود را اندیشمندی روانشناس و هم‌تراز فروید نشان می‌دهد که مبدع گونه‌ای روانشناسی کاربردی است. همین عنوان «انسانی زیاد» را می‌توان در دسته آنچه انسان شناسی فلسفی نامیده می‌شود، گنجانند چرا که تصویر فلسفی آدمیان را از آن حیث که انسان‌اند، به نمایش می‌گذارد. کم نبودند فیلسوفان و متفکران برجسته‌ای که در عنوان کتابشان از واژه «انسان» یا بشر استفاده کرده‌اند. همچون جان لاک با کتاب «جستار درباره فاهمه بشر»، کتاب جرج برکلی با عنوان «رساله درباره مبانی معرفت انسان» یا اثر دیوید هیوم تحت عنوان «جستار درباره فاهمه انسان» و رساله «درباره طبیعت انسان» و اثر جان دیویی با عنوان «طبیعت و رفتار انسان». اما در تمام این آثار واژه «انسان» فاقد بار ارزشی است و تنها جنبه توصیفی دارد. در اینها انسان فهیم، واجد شناخت، دارای ذهن، طبیعت، شخصیت و حالتی رفتاری شناسانده می‌شود. اما انسانی زیاد انسانی عنوانی نیشدار و معترضه به نظر می‌رسد. گویا نیچه چنین عبارتی را برگزیده تا اعتراض و انتقادی را گوشزد کند. اگر قرار باشد این کتاب فلسفی خوانده شود، بی‌گمان تحلیل، تحقیق، رساله یا پژوهش نیست بلکه انتقادی شدید است که موضوع آن یعنی انسان بی‌طرفانه مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرد.

اتلسوساتسکده اتلسوساتسکده

اگرچه این اثر را نمی‌توان اثری فلسفی دانست ولی خبر از فیلسوفی می‌دهد که در آینده‌ای نه چندان دور ظهور خواهد کرد. همان نیچه فیلسوفی که ما امروز می‌شناسیم. انسانی، زیاده انسانی نقطه عزیمت نیچه شدن بود. شاکله اصلی نوشته‌های نیچه از جدل فلسفی، شاعری، نقد فرهنگی و قصه تشکیل شده و در کنار آن به‌طور گسترده‌ای نیز به هنر، لغت‌شناسی، تاریخ، دین و دانش پرداخته شده‌است. نوشته‌های او در عین آنکه سرشار از جملات قصار و گوشه کنایه می‌باشد، شامل مباحث بسیار دیگری همچون اخلاق، زیبایی‌شناسی، تراژدی، معرفت‌شناسی، خداناباوری و خودآگاهی نیز می‌شود. بنیان‌های اصلی فلسفه او عبارتند از نقدهایی تند علیه حقیقت مطلق در دفاع از منظرگرایی، انگاره آپولونی و دیونوسی،

نقدهایی تبارشناسانه بر دین و اخلاق مسیحی و نظریه او در این رابطه تحت عنوان «اخلاق ارباب-برده‌ای»، تصدیق زیبایی‌شناسانه هستی و وجود در واکنش به پدیده «مرگ خدا» و بحران عمیق هیچ‌انگاری، و تعریف سوژه بشری به عنوان تجلی‌گاه اراده‌های متنازع و در-کشاکش که در مجموع با عنوان «اراده قدرت» شناخته می‌شود. نیچه در آثار بعدی‌اش مفاهیم تأثیرگذاری همچون «اَبَر-مرد» و «بازگشت جاودان» را مطرح کرد و به‌طور فزاینده‌ای با قدرت‌های خلاقه فرد به عنوان نیرویی برای غلبه بر پیش‌فرض‌های اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی و نیل به ارزش‌های نو و سلامت زیبایی‌شناسانه درگیر شد و به غور و تفحص در باب آن‌ها پرداخت. از مشهورترین عقاید وی نقد فرهنگ، دین و فلسفه امروزی بر مبنای سوالات بنیادینی درباره بنیان ارزش‌ها و اخلاق بوده‌است. نوشته‌های وی سبک تازه‌ای در زبان آلمانی محسوب می‌شد؛ نوشته‌هایی بسیار ژرف و پر از ایجاز، آمیخته با افکاری انقلابی که نیچه خود روش نوشتاری خویش را گزین گوئی‌ها می‌نامید. یکی از مشهورترین جملات او «خدا مرده‌است» می‌باشد که بحث‌های فراوانی را پدیدآورده‌است. اطلاعات وسیع نیچه در زمینه زبان‌ها، تاریخ، فرهنگ، از جمله یونانی و رومی و تحقیقاتی که صورت می‌دهد، نشان از تسلط او بر فرهنگ و فلسفه ایران باستان دارد؛ مثلاً در «روزگار تراژیک‌یونانیان» که از نخستین آثار او است. شناخت او درباره تاریخ و فرهنگ

یونان و روم، و مطالعه آثار تاریخی بازمانده از ایران باستان، سبب آشنایی و علاقه زیاد او به تاریخ و فرهنگ ایران باستان گردید. او در آثار خود، شامل پاره‌نوشته‌ها و یادداشت‌های بازمانده در دفترهای او، که حجم زیادی از کل نوشته‌های او را شامل می‌گردد، از فرهنگ ایران باستان مکرراً یاد می‌کند. توجه نیچه به ایران باستان در انتخاب «زرتشت» به عنوان پیامبر فلسفه او و قهرمان مشهورترین اثرش «چنین گفت زرتشت» به وضوح نمایان است. نیچه به تاریخ ایران پس از ظهور اسلام علاقه‌ای نشان نمی‌دهد، البته بعضاً اشاره‌های گذرایی به مسلمانان می‌کند. در میان چهره‌های برجسته تاریخ ایران در دوره اسلامی، نام سعدی فقط یک بار در دفترهای نیچه ذکر شده، اما در مقابل آن، به حافظ چندین بار اشاره می‌شود.

نیچه یکی از نمونه‌های عالی خردمندی بینای دیونوسوسی خود را در حافظ می‌یابد. نام حافظ ده بار در مجموعه آثار وی آمده است. بی‌گمان، دل‌بستگی گونه به حافظ و ستایشی که در دیوان غربی و شرقی از حافظ و حکمت شرقی او کرده، در توجه نیچه به حافظ نقشی اساسی داشته است. در نوشته‌های نیچه نام حافظ در بیشتر موارد در کنار نام گوته می‌آید و نیچه هر دو را به عنوان قله‌های خردمندی ژرف می‌ستاید. حافظ نزد او نماینده آن آزاده جانی شرقی است که با وجد دیونوسوسی، با نگاهی تراژیک، زندگی را با شور سرشار خود می‌ستاید، به لذت‌های عمیق آن روی می‌کند. (منابع: ویستا، مرکز دایره المعارف اسلامی)

ضمیمه مجله

بخش 1
شماره 4

سازی

سهیل دولت شاهی نوشت: در تجزیه کوزو از صربستان، حضور نظامی آمریکا در سوریه، حمله نظامی به لیبی و عراق، حمله نظامی به پاناما همه ساکت بودید و از تجزیه عراق، صربستان، سودان و حتی ایران و چین به بهانه حق تعیین سرنوشت دفاع میکردید بعد به یکباره نگران نقض حاکمیت ملی و تمامیت از صی اوکراین شدید؟! شایدید.

یکی دیگر از کاربران نوشت: جنگ قطعاً کنش نادرستی است. از آنجا که گسترش ناتو به شرق تهدید روسیه بود باید گفت که نگرانی روسیه قابل درک است. اما واقعا چنین حمله ای را «باید محکوم کرد». چرا؟ همانگونه که چامسکی در سال 2003 حمله آمریکا بدون مجوز سازمان ملل را محکوم کرد. در آن زمان چامسکی به درستی هشدار داد که تکیه بر زور توسط آمریکا برای اعمال نظم مورد نظرش می تواند چه تاثیرات مخربی بر نظم حقوقی پس از جنگ دوم بر جهان به دنبال داشته باشد. به هر روی هر جنگی زشت و کریه است. اما کریه ترین جنبه جنگ آنجاست که غرب گرایان هیچ یک از تهاجم های خونین دیگر را محکوم نکرده و تهاجم عربستان به یمن، اقدامات ترکیه در سوریه و جنگ های کشورهای غربی در کل خاور میانه را نادیده میگیرند.



سید یاسر جبرائیلی نوشت: می توان درک کرد که رژیم های وابسته و متکی به آمریکا در منطقه غرب آسیا نیز چه حس و حالی دارند. واکنش مفتضحانه آمریکا به حمله روسیه به اوکراین، زیر پای همه متکیان به قدرت آمریکا و متکدیان حمایت آن را خالی کرده است.

علی عبدالسلام العجری با انتشار تصویری از رهبر انقلاب نوشت: ما ایستادگی را از شما آموختیم. ممنونیم که به فکر همه مسلمین هستید. آنهایی که به تصایح شما گوش جان دادند، پیروز شدند و آنهایی که به غرب و شرق دل بستند، پشیمان.



فائزه خانقلی نوشت: از معاهده بوداپست چه می‌دانید؟ همان قرار دادیست که اوکراین را یعنی سومین قدرت اتمی جهان را به کودکی آسیب‌پذیر تبدیل کرد.
آن طرف قرار داد آمریکا و انگلیس بودند که قول پدري به اوکراین دادند و حالا به جای صلاح و پشتوانه بودن، برایش شکلات دسته دار قرمز رنگی فرستادند.

امیرعلی صفا نوشت: فرانسه و آلمان که الان بال بال می‌زنند در نگرانی از جنگ و شدند فرشتگان نگهبان صلح. 7 ساله که بار سال سلاح و آموزش نظامیان یمن را تبدیل کردند به صحنه بزرگترین جنایات بشری؛ یکی از یکی آلوده‌تر.

مهدی خانقلی زاده با اشاره به تحریم مالی روسیه توسط آمریکا نوشت: دو سال قبل، روسیه حدود چهار و نیم میلیارد دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده و آمریکا حدود 14 میلیارد دلار در روسیه، آمار مجموع رو هنوز پیدا نکردم ولی اگر به همین نسبت باشه و مسکو هم اقدام مشابه واشنگتن در بلوکه کردن اموال انجام بده، سود هم کرده!



عبدالله گنجی به نقل از سفیر اوکراین در انگلیس نوشت: زرادخانه هسته‌ای بزرگی داشتیم، آن را واگذار کردیم و این بلایی است که بر سر ما آور دند. این درس بزرگی برای ما و کشورهایی مثل ایران است که سپر هسته‌ای خود را کنار نگذارید.

یاسر قاسمیان با اشاره به کنار گذاشتن تسلیحات نظامی توسط اوکراین و اشغال امروز آن توسط ارتش روسیه نوشت: تنها کشوری که به حرف مرحوم هاشمی که «دنیای فردا دنیای گفتمان هسته‌ای موشک» گوش کرد، اوکراین بود!

علی بیطرفان نیز با اشاره به همین مضمون توپیت زد: رفسنجانی‌ها همه جای دنیا هستند. اوکراین هم رفسنجانی زیاد داشته و دارد. چیزی که اوکراین نداشت و ایران داشت، امام خامنه‌ای بود.

یکی دیگر از کاربران فضای مجازی با اشاره به اعتماد اوکراین به غرب و شکست امنیتی آن، با درج تصویر حضرت امام خامنه‌ای نوشت: امنیت ایران مدیون این اسطور هاست.



نوید مستفیضی نوشت: می‌توان درک کرد که رژیم‌های وابسته و متکی به آمریکا در منطقه غرب آسیا نیز چه حس و حالی دارند. واکنش مفتضحانه آمریکا به حمله روسیه به اوکراین، زیر پای همه متکیان به قدرت آمریکا و متحدیان حمایت آن را خالی کرده است.

مهدی سالم نوشت: ما قائل به نظام مند شدن فضای مجازی هستیم و طرح صیانت تلاش دارد این کار را انجام دهد، ولی اشکالاتی زیادی به آن وارد است که باید برطرف شود. مادر تعامل با کمیسیون ویژه مجلس، ان شاء الله این اشکالات که مایه نگرانی همه شده است را حل خواهیم کرد.

سید نظام‌الدین موسوی، از نمایندگان مجلس شورای اسلامی نوشت: یمن به خدا تکا کرده و 6 سال است در برابر تهاجم وحشیانه آل سعود و هم‌پیمانانش سرفرازانه ایستاده است. اوکراین به خدا تکا کرد و نتوانست بیش از 6 ساعت از مرزهایش در مقابل حمله روسیه دفاع کند.
امضای خدا تضمین است، نه کد خدا!



پرونده سیاسی

کرونیسم آنا کرونیستی آقای گنجی *
از: عدنان حامد سلطانی

او کرا این در دور باطل اعتماد *
از: گروه نویسندگان

دولت مرکزی اوکراین بوده است، ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه با رسمیت شناختن این دو منطقه دستور داد تا ارتش روسیه با ورود به این مناطق صلح را در آنجا برقرار کند.

* واکنش‌های بین‌المللی به حادثه اوکراین

باید این نکته مهم را در نظر داشت که با به رسمیت شناختن مناطق شرق اوکراین از سوی کرملین شاهد دو دسته اظهارنظر در رابطه با این موضوع بودیم. نخست آنکه برخی از کشورهای غربی همچون انگلیس، آمریکا، لهستان و در همین راستا اتحادیه اروپا اقدام روسیه را محکوم کردند. در انگلیس و در راس آن نخست‌وزیر این کشور ورود نیروهای روسیه را به اوکراین نقض آشکار تمامیت ارضی کی‌یف عنوان کرد. همچنین، جوزپ بورل مسئول سیاست خارجی اتحادیه

اروپا اقدام روسیه را محکوم کردند. در انگلیس و در راس آن نخست‌وزیر این کشور ورود نیروهای روسیه را به اوکراین نقض آشکار تمامیت ارضی کی‌یف عنوان کرد. همچنین، جوزپ بورل مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا گفت: «اتحادیه اروپا و متحدانش به تصمیمات پوتین به صورت متحد و محکم پاسخ خواهند داد». دبیرکل سازمان ناتو نیز در واکنش به این تحولات از روسیه خواست که به جای حمله نظامی و نقض تمامیت ارضی اوکراین به دیپلماسی روی بیاورد. همچنین ترکیه استقلال این دو منطقه را رد کرد.

از سوی دیگر وزارت امور خارجه سوریه در بیانیه‌ای همگام با دولت نجات ملی یمن، استقلال دو منطقه «دونتسک» و «لوهانسک» را به رسمیت شناخته و از تصمیم کرملین حمایت کردند. همچنین جمهوری‌های اوستیای جنوبی و آبخازیا که در جنگ سال ۲۰۰۸ با واسه کمک نظامی روسیه از کشور گرجستان جدا و استقلال یافتند از این اقدام کرملین حمایت کردند. مردم این مناطق با حضور در میدان اصلی شهرها با شادمانی و پای‌کوبی پرداختند.

در واقع در تحلیل فضای حاکم بر بحران اوکراین دو تحلیل نظری و عملی وجود دارد. آنچه که می‌توان تحولات اوکراین را از دیدگاه عملی تحلیل کرد این است که با نقض توافق آتش‌بس مابین جمهوری‌های خودخوانده شرق اوکراین و دولت مرکزی این کشور روسیه به جهت کمک به هم‌تباران روس خود در دو منطقه «دونتسک» و «لوهانسک» ضمن به رسمیت شناختن استقلال این دو منطقه، ارتش خود را روانه اوکراین کرده است. از دیدگاه نظری نیز عدم توجه دولت اوکراین به مسئله بازدارندگی و خودیاری و اعتماد به دولت‌های غربی همچون آمریکا باعث سیه‌روزی این کشور شده است.



صلح پایدار همچنان خاموش است. با بروز موج جدید تنش‌ها در مناطق شرق اوکراین به ویژه در دو منطقه «دونتسک» و «لوهانسک» سازمان‌های بین‌المللی و خبرگزاری‌های جهانی از بروز نقض آتش‌بس مینسک در این مناطق خبر دادند. خبرگزاری رویترز در گزارشی روز جمعه گذشته از نقض ۶۰ باره توافق مینسک خبر داد. با نقض این آتش‌بس که از مفاد آن عدم استفاده از سلاح‌های سنگین بین جدایی‌طلبان شرق اوکراین و

الحاق کریمه، ملت‌های روسیه و اوکراین را یکی دانست و گفت: «دغدغه‌های ما قابل درک است زیرا فقط همسایگان نزدیکی نیستیم، بلکه همان‌طور که بارها گفته‌ام، یکی هستیم. کی‌یف مادر شهرهای روسیه است. روس باستان، خاستگاه مشترک ما است و نمی‌توانیم بدون یکدیگر زندگی کنیم». از آن زمان جدایی‌طلبان شرق اوکراین با نیروهای دولتی کی‌یف در نبرد به سر می‌بردند و اوضاع در اوکراین همچنان آشفته و بارقه‌های امید به

کی‌یف و عزل دولت نزدیک به روسیه ویکتور یانوکویچ در سال ۲۰۱۴ آن بر سر رد توافق تجاری با اروپا، روس‌تباران منطقه کریمه استقلال خود از اوکراین را اعلام کردند. در ۱۶ مارس همان سال، یک همه‌پرسی مردمی در کریمه برای پیوستن به روسیه برگزار شد و نهایتاً ۹۳ درصد شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی به الحاق این شبه‌جزیره به روسیه رأی مثبت دادند. ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه در سخنرانی خود در ۱۸ مارس ۲۰۱۴ و در روز

ولادیمیر پوتین در آخرین سخنرانی خود که از تلویزیون روسیه پخش می‌شد استقلال جمهوری‌های خودخوانده «دونتسک» و «لوهانسک» را به رسمیت شناخت. این حادثه در حالی است که ارتش اوکراین از دفاع از سرزمین خود بازمانده است. بحران اوکراین از دو دیدگاه نظری و عملی قابل تحلیل است. در اوکراین چه خبر است؟ شبه جزیره کریمه تا سال ۲۰۱۴ در اختیار اوکراین بود. پس از شروع اعتراضات در

اوکراین؛ رکود دور باطل اعتماد

نگاهی به تحولات اخیر اوکراین و درگیری روسیه با پیمان آتلانتیک شمالی

* از: گروه نویسندگان



پیامدهای ویرانگری بر اقتصاد روسیه خواهد داشت، برخی تحلیلگران معتقدند نزدیکی فزاینده مسکو

به پکن به نوعی حاکی از سیاستهای کرم‌لین از چنین تبعاتی است. شی جین پینگ، رئیس‌جمهور چین و ولادیمیر پوتین، اعلام کرده‌اند که «هیچ محدودیتی» برای روابط روسیه و چین وجود ندارد و بدین ترتیب پکن به طور فزاینده‌ای آشکار کرده که از موضع مسکو در قبال اوکراین حمایت می‌کند. وزارت خارجه چین اعلام کرده «نگرانی‌های امنیتی منطقی روسیه باید جدی گرفته شود و حل شود» و متقابلاً مسکو تلاش می‌کند بن‌بست در روابطش با غرب را به روابط خود با چین مرتبط کند، به گونه‌ای که آندری کلین، سفیر روسیه در بریتانیا در ۳۰ ژانویه مدعی شد فشارهای ایالات متحده و ناتو «ما را به نزدیک شدن» به پکن سوق می‌دهد.

روابط روسیه با چین با حضور پوتین در مراسم افتتاحیه المپیک زمستانی پکن بیش از پیش در کانون توجه قرار گرفته است؛ بازی‌هایی که ایالات متحده و گروهی از دیگر کشورهای غربی آن را تحریم دیپلماتیک کرده‌اند. بسیاری (از جمله مقامات آمریکایی) حدس می‌زنند که این بازی‌ها حمله احتمالی روسیه به اوکراین را به تعویق می‌اندازد، چرا که تصور می‌کنند پوتین نمی‌خواهد با این کار نمایش رفیق خود، شی را تحت الشعاع قرار دهد، چراکه پیامدهای نظامی و سیاسی این ماجرا قابل توجه است.

در هرحال این مسئله و موارد فراوان فوق‌الذکر همه و همه نیازمند گذر زمان برای تنویر بیشتر خواهند بود.

منابع: خبرگزاری العالم، اقتصاد نیوز

می‌توان گفت که آمریکایی‌ها تا آخرین لحظات برای جلوگیری از هرگونه تنش که به حمله روسیه به اوکراین منتهی شود، تلاش خواهند کرد و احتمالاً کاخ سفید با عملیات نظامی محدود در داخل خاک اوکراین (در مناطق روس‌نشین) موافقت کند. در نتیجه، همه طرف‌ها موافقت خواهند کرد به فکر راه حلی جدید باشند. ولی اگر مسکو به سمت جنگی فراگیر علیه کی‌یف اقدام کند آمریکا و غرب به ارسال تسلیحات جدید اکتفا خواهند کرد و اوکراینی‌ها در این جنگ تنها خواهند ماند، و آمریکایی‌ها به آنها خواهند گفت که ما در حد توان مان به شما کمک کردیم و به شما کمک‌های تسلیحاتی ارائه دادیم ولی شما نتوانستید از شورتان دفاع کنید. به زبانی ساده، از نظر آمریکایی‌ها زمان جنگ با روسیه نرسیده است و لذا حداقل در این برهه، واکنشگن از دروازه کی‌یف با مسکو رویارویی می‌کند. اگر امتناع آلمان از تسلیح اوکراین، باعث خشم کی‌یف شده است پس بایستی ارسال تسلیحات از سوی غرب، کی‌یف را بیشتر خشمگین و مضطرب سازد؛ زیرا این امر به معنای پایان کار است با این سیگنال که «با سرنوشت خودتان به تنهایی روبه‌رو شوید».

با بالا گرفتن احتمال تجاوز نظامی روسیه به اوکراین، غرب تهدید کرده که در صورت وقوع چنین رخدادی مسکو را با تحریم‌هایی بی‌سابقه روبرو خواهد کرد. در حالی که این مسئله

اروپا، آغاز شود. اگر آمریکایی‌ها آماده رویارویی مستقیم با روسیه نیستند و اگر اروپایی‌ها فاقد استراتژی یکپارچه برای این رویارویی هستند، پس چرا این همه تسلیحات به کی‌یف منتقل شده است؟ و یا چرا با تهدید و بسیج و تحریک علیه مسکو و بلوک شرق همراه شده است؟

فایز السراج حمایت کرد. در نتیجه باید بیان داشت عدم توجه به تقویت بنیه دفاعی و خودیاری باعث می‌شود که یک کشور همچون اوکراین در عرصه بین‌الملل دایماً در نگرانی به سر ببرد. اجماع تحلیلگران بر این است که ایالات متحده خواهان رویارویی با روسیه و حتی چین نیست و نمی‌خواهد وارد مرحله جنگ مستقیم شود. جو بایدن، رئیس‌جمهوری آمریکا ضرورتی نمی‌بیند قبل از انتخابات میان‌دوره‌ای، وارد بن‌بست نظامی شود که بر بحران‌ها و مشکلات داخلی دامن می‌زند و آینده ریاست‌جمهوری‌اش را تهدید کند. هر چند جمهوری خواهان،

بازدارندگی یعنی «استفاده یک طرف از مجموعه‌ای از تهدیدها برای قانع کردن طرف دیگر به عدم انجام یک عمل نامطلوب» است. اگر اوکراین به جای تکیه بر آمریکا از سال‌های گذشته به سوی تقویت هر بیشتر خود در عرصه نظامی حرکت می‌کرد می‌توانست از وقوع این حادثه جلوگیری کند. عدم توجه به این مسئله و تنها نگاه به غرب باعث شده تا اوکراین در برابر روسیه آسیب‌پذیر باشد. نظیر این موضوع را در حادثه فتح کابل توسط طالبان نیز می‌توان دید. سقوط کابل به دست طالبان چشمان متحدان آمریکا حتی در کشورهای حاشیه خلیج فارس را نیز باز کرد.

هر چند این کشورها از مدت‌ها پیش به این نتیجه رسیدند که اعلام حمایت آمریکا از آنها بلوفی بیش نیست و باید خود را برای هر چالش سیاسی، اقتصادی و امنیتی آماده کنند. عربستان به عنوان متحد دیرین آمریکا در منطقه خلیج فارس در این زمینه پیشگام است. چندی پیش اندیشکده شورای آتلانتیک به نقل از چند منبع غربی و عربی اعلام کرد که شاهزاده «خالد بن سلمان» معاون وزیر دفاع عربستان سعودی در تاریخ ۲ شهریور ۱۴۰۰ در حاشیه نمایشگاه تسلیحاتی روسیه «توافقنامه همکاری نظامی» امضا کرده است. از منظر اقتصادی نیز به گفته الکساندر نواک، معاون نخست‌وزیر روسیه، حجم تجارت دو کشور از سال گذشته تا کنون بیش از ۶۰ درصد افزایش یافته است.

از سوی دیگر کشورهای منطقه گام‌هایی را در این راستا برداشته‌اند. قطر با امضای یک توافق نامه نظامی نیروهای خود را برای آموزش به مسکو اعزام کرده است. در همین راستا، سفیر قطر در روسیه نیز در ماه آوریل اعلام کرد که روابط نظامی دو کشور افزایش خواهد یافت. عراق نیز در پی خرید سامانه موشکی از روسیه برآورده و روابط تجاری خود با چین گسترش داده است. در میدان نبرد نیز روسیه در کنار امارات، مصر و عربستان در جنگ داخلی لیبی از نیروهای ژنرال خلیفه حفتر در برابر دولت به رسمیت شناخته شده

دولت بایدن را برای رویارویی مستقیم با مسکو تحت فشار قرار خواهند داد تا از تبعات آن - صرف‌نظر از نتایجش - بهره‌مند شوند.

در مورد اروپایی‌ها می‌توان گفت که آنها در وضعیت تشنگی و اختلاف مواضع قرار دارند و تصمیمی یکپارچه را درخصوص بحران اوکراین اتخاذ نکرده‌اند به‌ویژه اینکه موضع آلمان درخصوص این بحران و تحولات اخیر آن، اختلافات اروپایی‌ها را علنی کرده است. برلین با ارسال سلاح به اوکراین مخالفت کرده و منجر به خشم کی‌یف شده است. آلمانی‌ها منافع ویژه‌ای در پرونده گازی روسیه دارند که انتظار می‌رود عملیات پمپاژ آن از طریق خط لوله «نورد استریم ۲» از برلین به





پرونیسم آنارشیستی
آقای گنجی

انساب و انتصاب؛ نعل وارونه «جوان» برای
اقتناع افکار خصوصی / * از: عدنان حامد سلطانی

حومه
436140 R 422112

ماجرای انتصابات فامیلی در بدنه دولت و برخی شهرداری‌های کشور آغاز می‌شود و به سرعت، موج انتقادی عظیمی در سطح عموم جامعه ایرانی در اعتراض به رخداد این مقوله آن هم از سوی دولتی با مدعا و شعار انقلابی‌گری به راه می‌افتد. «هزار فامیل در جمهوری اسلامی؛ از دایی تا دامادسالاری» عنوان مقاله‌ای از مسعود آذر است که در صفحه نخست بی‌بی‌سی فارسی قرار می‌گیرد و طبق مشی همیشگی رسانه‌های معاند، واقعیات و دروغ‌هایی با هم ترکیب می‌شوند و با تمهیم این مسئله به صدر تا ذیل حکومت جمهوری اسلامی، موجی تخریبی در فضای رسانه‌ای علیه حاکمیت تدارک دیده می‌شود. از سویی دیگر مقاله‌ای با عنوان «انساب و انتصاب» از عبدالله گنجی در روزنامه جوان منتشر می‌شود که تلاش می‌کند تا ضمن اقعان افکار عمومی در باب مسئله انتصابات پرحاشیه اخیر، به یادداشت تخریبی بی‌بی‌سی، پاسخ لازمه را ارائه بکند. پاسخی که شاید بیشتر از آنچه انتظارش می‌رفت، مورد توجه قرار می‌گیرد و خود آغازی بر سیلی از انتقادات می‌شود. کرونیسیم که از آن در فارسی به «دوست‌گماری» یا معادل‌های مشابه آن یاد می‌شود، مسئله محوری مورد بحث در این رابطه است. اگرچه مصداق پیش رو، از سنخ خویشاوندسالاری یا نپوتیسم بوده است، نگارنده بنا بر عدم تحدید مسئله و برای صحتی جامع‌تر، از مقوله کرونیسیم در این یادداشت سخن خواهد گفت.

کرونیسیم که خود از ریشه‌های فرهنگی پارتیکولاریستی و پترنالیستی مصدر می‌گیرد، سرانجام به مفهومی منفور در جامعه بشری تبدیل شده است، که به نظر می‌رسد هیچ الگوی فکری دموکراتی حاضر به اعلام قربایت با آن در جهان کنونی نباشد. حال آنکه مسئله مورد بحث ما، درباره فضای حاکمیتی نظام جمهوری اسلامی و اصالت باورهایی چون عدالت و رد تبعیض، مسئله مردم‌سالاری دینی و موارد نظیر آن است. نظامی که مشی رهبر کبیر آن مثلا در ماجرای برخورد با مسئله نمایندگی مجلس زهرا مصطفوی، ریاست جمهوری احمد خمینی یا اتفاقات مشابه آن زبازد است. حال چنین اتفاقات و انتصابات در نظام مقدس جمهوری اسلامی بایستی با دقتی وافر مورد تحلیل و واکاوی نخبگان و صاحب‌نظران قرار گیرد تا اولا در صورت بروز هرگونه خطایی، انتقادات لازمه وارد و برای جبران آن تلاش شود و ثانیا در صورت بطلان شبهه و عدم وجود اشتباه و خطا در سیستم، توضیح و تحلیل مناسب در جهت اقعان افکار عمومی ارائه شده و فضای رسانه‌ای به نحو احسن مدیریت شود.

در نقد «انساب و انتصاب» و اقعان وارونه آن، همین بس که سخن را با ابتناء بر رد مقاله‌ای از «شبکه ملکه» آغاز و از همان ابتدا بحث را دچار دو آسیب جدی می‌کند. نخست آنکه توجه ندارد مگس دشمنان بر روی زخم

دوستان می‌نشیند و بهتر آن است که به جای درگیری با مگس ملکه، با زخم و آسیب خودی روبرو بشویم و درصدد بهبود آن باشیم. این یک نگاه کلی و اصولی به مسئله است؛ آنجا که حضرت امام خامنه‌ای در دیدار دی‌ماه ۹۶ با مردم قم، علاج کار دسیسه‌های رسانه‌ای دشمن خارجی را در درمان کردن زخم و مشکلات داخلی می‌دانند. دوم آنکه نگارنده، طیف وسیع منتقدین انقلابی و متعهد انتصابات اخیر را نادیده می‌گیرد و سخن خود را در خطاب به بی‌بی‌سی و دستگاه رسانه‌ای ملکه بیان می‌کند. همین مسئله سبب می‌شود تا چه بسا منتقدین دلسوز این مسئله نیز سهوا در صف رسانه‌های معاند و ضدانقلاب تعبیر شوند.

بعدتر به مظلومیت منسوبین به مدیران جمهوری اسلامی اشاره شده و بیان می‌گردد که هویت، شخصیت، اشتغال و امنیت روانی ایشان با چالش سیاسی - اجتماعی جدی مواجه است و لهذا باید چاره‌ای در جهت رفع این مظلومیت اندیشید. قابل ذکر است که در نظر عامه جامعه ایران اسلامی، فرزندان و منسوبین به مسئولین، عموما آنقدر از نعمات این انتساب برخوردار بوده‌اند، که صحبت از



مظلومیت و چالش شغلی و روانی آنان چیزی در حد یک شوخی کودکانه است. مسئله دیگر آنکه هیچکس با منسوبین به مسئولین نظام مشکلی نداشته و اساسا دلیلی نیز برای چنین مشکل یا نزاع شخصی وجود ندارد. بحث اصلی آنجاست که آیا از طیف گسترده نخبگان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی، این تنها اعضای خانواده مسئولین ارشد برخی ارگان‌های حاکمیتی هستند که از استعداد و توانایی کافی برای اداره امور و اخذ مسئولیت برخوردارند؟ وزن سهم «نخبگان معمولی» از این پست‌ها در مقایسه با «نخبگان آقازاده» چقدر بوده و آیا تاکنون عدالت اسلامی در این زمینه برقرار شده است؟ سخن از این نیست که هیچ فرزندی از فرزندان مسئولین کفایت اخذ مسئولیت در نظام را ندارد، بلکه حرف از این است که آیا وجود توانایی و کفایت گرفتن مقام و مسئولیت را برای افراد معمولی نیز قائل هستیم؟

مسئله دیگر آنکه در هر تصمیم خرد یا کلانی بایستی منافع و مضار سیاسی - اجتماعی آن سنجیده و سپس اتخاذ یا رد شود. سوال مشخص از آقای عبدالله گنجی و طیف همفکرانشان این است که منافع حضور آقازادگان عزیز و استفاده از استعدادهای سرشار ایشان چقدر است که مضار لطمه به اعتماد عمومی و تلقی بی‌عدالتی سیستمی در جامعه را جبران می‌کند؟ استفاده از توانایی‌های طیفی محدود تا چه اندازه برای نظام لازم و ضروری است که باید برای آن هزینه‌های بزرگی نظیر آسیب به اعتماد عمومی را بپردازد؟ آیا این توانایی‌های مذکور در هیچکس دیگری جز آقازادگان عزیز یافت نمی‌شده یا برای این عزیزان آقازاده هیچ پست و منصب معمولی مناسب نبوده و باید پست آنچنانی می‌گرفتند؟

بحث دیگری که در «انساب و انتصاب» مطرح کرده‌اند، مربوط به ریشه‌های تاریخی کرونیسیم در مشی پیغمبران الهی است! آنجا که برای توجیه انتصابات فامیلی، سخن را به ابراهیم و ذریه ابراهیم کشانده‌اند و بعدتر حتی صدر اسلام و مشی رسول اکرم را نیز قربانی توجیه انتصابات خود کرده‌اند.





در پی اقتناع افکار مردمی است، درحالی که خود دارد با نگاهی تحقیرآمیز، محل کسب آنان را به دهه ۶۰ منتسب می‌کند و آن را دون شان فرزندان مسئولین می‌داند. ثانیاً آقای گنجی عزیز! به نظر می‌رسد مسئولین بیشتر از مردم عادی به تحصیل فرزندانشان اهمیت نمی‌دهند، بلکه مردم عادی به اندازه مسئولین توانایی و استطاعت مالی برای اهمیت دادن به تحصیل فرزندانشان را ندارند. چطور گناه استضعاف مالی ملت را بر گردن خود ملت می‌اندازید و تحقیرشان می‌کنید؟ آیا این همان انقلاب مستضعفین و پابرهنگان است؟ بهتر نیست اگر کنار ملت مستضعف نمی‌مانیم، سکوت کنیم و بروی زخمشان نمک نپاشیم؟ بهتر نیست اقتناع افکار خصوصی برخی مسئولین را بر وجدان انسانی خود ترجیح ندهیم؟

سطحی و خنده‌دار است. قبلاً نمونه این شبهات را در ادبیات آنتیستی برخی نوروشنفکران دیده بودیم که ماجرای کربلا را یادآوری و از لطف و عطای حسین (ع) قطع امید می‌کردند، با این توجیه مضحک که ید بیضای فلان امام معصوم حتی برای خودش نیز نتوانسته گرهی بگشاید و کاری بکند. آقای گنجی! مخاطبان شما که بخشی جدی از آنان، طیف نخبگانی جامعه را شامل می‌شوند، کی و کجا چنین شبهاتی را مطرح می‌کنند که حالا شما خود را در مظان پاسخ به آن دیده‌اید؟ کدام عقل سلیمی، رحمانی فضلی را به دلیل عدم کفایت در استخدام فرزندان، مورد نقد قرار می‌دهد که حالا شما با ژستی دلسوزانه، این نقدهای وجود نداشته را مردود اعلام می‌کنید؟ این کار شما به معنای واقعی کلمه، تحریف بحث با توسل به ذکر مصادیق غیرواقعی و مسائل موهوم است. بعد هم گفته شده است که الان دهه ۶۰ نیست که فرزندان مسئولین به نجاری و مکانیکی بپردازند و از آنجا که مسئولان بیشتر از بقیه به تحصیل فرزندان اهمیت می‌دهند، پس آن جوان تحصیل کرده حق دارد در کشور موثر واقع شود و وارد دایره مدیریتی بشود! مشخص نیست که نگارنده این مطالب چطور

حقیر به جد از توضیح بیشتر مسئله در این گفتار شرم دارم و مثلاً تبیین تفاوت اعطای مقام به امام علی (ع) از سوی پیامبر اکرم و اعطای مقام به منسوبین مسئولین از طرف آنان را بر عهده وجدان عمومی مخاطبین می‌گذارم؛ اما به راستی، همچنان این سوال جدی پابرجاست که آیا واقعا توجیه یک اتفاق یا حادثه در روزمره دولت اسلامی نیازمند بی‌اخلاقی‌های اینچنینی است؟ واقعا جناب گنجی متوجه نشده‌اند که مقایسه این دو مسئله با همدیگر علاوه بر جسارت و بی‌اخلاقی مذهبی، دچار یک آناکرونیزم و زمان‌پریشی به تمام معناست؟ حادثه‌ای در صدر اسلام بدون هیچ تناسب منطقی با ۱۴ قرن بعد از آن مقایسه شده و نتایج عجیب و نامربوط گرفته شده است. همچنین از افکار و اندیشه‌هایی مثال می‌زنند که اساساً در منطق اسلامی و انسانی محلی از اعراب ندارند. مثلاً گفته شده است که فلان مسئول بیچاره چه کند که حتی اگر فرزندش بیکار مانده باشد، به جرم بی‌کفایتی در پیدا کردن شغل حداقلی برای فرزند خود مورد مذمت قرار می‌گیرد که کسی که عرضه تامین اشتغال فرزند خودش را نداشته، چطور می‌خواهد مشکل اشتغال یک ملت را مرتفع کند. مشخص است که این شبهه تا چه اندازه



مردی که رنگ هشتم رنگین کمان نبود!



* از: حایه امیری

لعنت به من که حادثه من را خبر نکرد
تا جا کنم تمام حرم را درون خویش
حالا شبیه حرّ بشیمان، نشسته‌ام
اینجا اسیر و غرق شده در جنون خویش

می‌خواهم از خودم بروم، گم شوم، چقدر
اینجا کسی درون دلم حرف می‌زند
می‌سوزم از تمام وجودم که عشق او
چون آسمان سرد، مرا برف می‌زند!

فرقی میان دختر و آهو نبود هیچ!
وقتی که زخم خورده، سرانجام باختند
ای کاش ضامنم بشود هشتمین امام
فردا اگر سرم داس ساختند

مردی که رنگ هشتم رنگین کمان نبود
اما تمام آبی دریا برای اوست
باید تمام حرف خودم را بگویمش
وقتی خدای خوب محمد، خدای اوست

شاید اگر ضمانت من را کند شبی
فردا خدا به خاطر او مهربان شود
شاید صدای خسته من هم به او رسید
تا من هر آنچه خواسته بودم، همان شود

او گفته بود نامه دعوت به من دهد
یعنی که روی قول و قرارش نمانده است؟!
باید بگویمش که پرم از گلایه‌ها
هر چند چشم‌های مرا خوب خوانده است!



ایران بین دو انقلاب

* یرواند آبراهامیان

* ترجمه: احمد گل محمدی
و محمد ابراهیم فتاحی

مشخصات ظاهری:
709 ص.

عنوان اصلی:
Iran between
two revolutions.

عنوان دیگر:
درآمدی بر جامعه‌شناسی
ایران معاصر

شماره کتابشناسی ملی:
8854-79 م

سرشناسه:

آبراهامیان، یرواند،
Abrahamian, Ervand
(به زبان انگلیسی)

عنوان و نام پدیدآور:
ایران بین دو انقلاب /
یرواند آبراهامیان؛
ترجمه احمد گل محمدی،
محمد ابراهیم فتاحی.

مشخصات نشر:

تهران: نشر نی، 1377.

ضمیمه کتاب

پیرونده
سیاسی

ستان

کتاب ایران بین دو انقلاب، اثر دکتر پرواند آبراهامیان است که در دهه ۹۰ قرن گذشته برای تحلیل رویدادهای اجتماعی سیاسی سده اخیر ایران (از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷) در سه بخش نوشته شده است. نویسنده دارای گرایش‌های فکری چپ گرایانه است؛ به همین علت کوشیده تا اولویت تحقیق خود در ایران را به سیر ظهور و افول حزب توده در جایگاه یکی از احزاب چپ ایران اختصاص دهد. به گمان وی، حزب توده از نادرترین احزاب موفق‌ی است که به رغم حساسیت زیاد توده مردم و حکومت توانسته است دو دهه در فضای سیاسی ایران، تأثیرگذار و قریب به چهار دهه در این فضا زنده بماند. نویسنده علت اصلی کامیابی حزب توده را شکست احزاب گذشته و کارنامه سیاه تاریخی سیاسی آن‌ها می‌داند.

وی برای تدوین و تبیین تاریخ سیاسی حزب توده، در بخش نخست کتاب، به «زمینه تاریخی» ایران نو اشاره می‌کند و ضمن بررسی اجمالی «ساختار اجتماعی» سلسله قاجار، به طور مشخص به تبیین دو دوره تاریخی عصر مشروطه و عصر رضاخانی می‌پردازد و در بخش میانی کتاب، تحت عنوان «سیاست برخوردهای اجتماعی، ضمن تبیین دوره تاریخی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ که به سیر تبدیل شدن سلطنت متزلزل محمدرضا شاه به سلطنت نظامی می‌پردازد، به ظهور «حزب توده»، «بایگاه های طبقاتی» و «قومی» آن اشاره می‌کند و در تمام این بخش به دنبال کشف «مبانی اجتماعی سیاست» از لایه لای رفتارهای سیاسی است. نویسنده در قسمت پایانی کتاب، تحت عنوان «ایران معاصر» (ص ۳۸۲ ۴۹۷)، در ابتدا به نقد نظریه‌های معروف در باب علل پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد و خود، نظریه «سیاست توسعه ناموزون» را مطرح می‌کند و برای اثبات آن،

از اطلاعات و داده‌های آماری بسیاری در خصوص اهمیت رشد اجتماعی اقتصادی و فقدان این توسعه در حوزه سیاست بهره می‌گیرد. وی، سپس در بخش دیگری از احزاب سیاسی، روحانیان و سازمان‌های چریکی در جایگاه «مخالقان» برنامه‌های شاه یاد می‌کند و در پایان، در قالب نظریه‌ای مارکسیستی بر محور «طبقه اقتصاد سیاست»، سیر گام به گام سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی را به قلم می‌کشد. در مجموع، کتاب مورد بحث، دارای سه بخش و ۱۱ فصل است و بسیار سریع جای خود را میان کتاب‌های مهم و مرجع باز کرد و در جایگاه یکی از منابع مهم با نگاه مستشرقی درباره تاریخ معاصر ایران شناسایی شد.

در این کتاب، مولف با دید یک مورخ جامعه شناس به تاریخ نگاه کرده و در نقل رویدادها، اطلاعاتی را گردآورده که از دید جامعه شناختی، ارزش تحلیلی داشته باشند و به شناخت و درک نسبی جامعه شناسی سیاسی ایران کمک کنند. نویسنده این کتاب، جامعه ایران را بر محور طبقات تحلیل کرده است. وی از آن جا که بسیار زیاد از تامپسن متأثر است و خود نیز می‌نویسد: فرض اساسی در سراسر این کتاب، رویکرد نومارکسیستی پی. تامپسن است که مقوله پدیده طبقه را نباید صرفا و تنها بر حسب ارتباط آن با شیوه تولید، بلکه بر عکس، در متن زمان تاریخی و اصطکاک اجتماعی آن با دیگر طبقات معاصر درک کرد، طبقه را به نفس «رویداد» معرفی می‌کند؛ یعنی تحلیل طبقات از دید وی، همان تحلیل رویدادها است. در این نوع نگاه، بر خلاف مارکس که طبقه را صرفا بر حسب نوع ارتباط آن با روابط تولید مورد تحلیل قرار می‌داد، مولفه‌های دیگری

ایستادگرایان بی‌سخت‌دو انتقادات کلاب

نیز (افزون بر روابط تولید) برای تحلیل طبقه در نظر گرفته می شوند. دقیقا نویسنده به خاطر تأثیرپذیری از این رویکرد نومارکسیستی است که در تحلیل خود از یک سو گروه‌های قومی در ایران را وارد تحلیل خود می‌نماید و از سوی دیگر، اصطکاک اجتماعی طبقات در ایران را در هر دوره‌ای متغیر می‌بیند و به این امر اذعان پیدا می‌کند که در ایران، مانند خیلی از کشورهای جهان سوم، برخوردهای اصلی حول تقسیمات قومی، قبیله‌ای، نژاد، کاست، دین و خاستگاه‌های منطقه‌ای بوده است؛ البته این مسئله به معنای عدم شکل گیری نزاع طبقاتی خصوصا در مقطع بعد از ۱۳۴۲ نمی‌باشد. به این ترتیب، آبراهامیان با الگوگیری از تامپسن، مفهوم طبقاتی مارکسیستی را توسعه داده است و با نگاهی تاریخی، حوادث سیاسی اجتماعی ایران، از جمله انقلاب اسلامی را توضیح داده است. فرق دیگر نویسنده نومارکسیست با مباحث ارتدوکس مارکس این است که تا اندازه‌ای دولت، بازیگر مستقلی فرض شده و در تعامل با جامعه قرار می‌گیرد و حوادث اجتماعی از تعامل این‌ها زاده می‌شود. دقیقا بدین منظور، او کار خود را در درون «جامعه شناسی سیاسی» پیش می‌برد؛ یعنی او همانند جامعه شناسان سیاسی که در مطالعه جوامع غربی، بین سیاست دولت، سازمان‌های سیاسی و ساخت‌های اجتماعی رابطه برقرار می‌کنند، تلاش می‌کند به جای متغیر مستقل انحصاری قرار دادن دولت برای توضیح نوسازی جامعه و نیز به جای متغیر مستقل انحصاری قرار دادن نظام اجتماعی برای توضیح فروپاشی نظام سیاسی در شرق، به چگونگی شکل معانی برخورد سیاسی از طریق مبارزه

اجتماعی و نیز تعامل نیروهای اجتماعی با سازمان‌های سیاسی بپردازد. به نظر نویسنده، در قرن ۱۹ بین جامعه و دولت تضاد وجود داشت. در مطالعات مارکس ارتدوکس، جامعه، دولت را مفهوم می‌نمود و در مطالعات شرقی نیز دولت را به وجود آورنده شکل اجتماعی نوسازی شده تلقی می‌کردند. در خصوص مباحث مربوط به حزب توده، نویسنده بیش‌تر به دنبال یافتن پاسخ برای این پرسش بوده است که «چگونه سازمانی آشکارا غیرمذهبی، رادیکال، و مارکسیستی در کشوری با مذهب شیعه و سلطنت سنتی و حس ملیت شدید توانست به صورت نهضتی توده‌ای درآید». به عبارت دیگر، سوال

اساسی آبراهامیان در این بخش، «راز کامیابی حزب توده» به رغم شکست‌های پی در پی احزاب دیگر است.

در خصوص کل کتاب، آبراهامیان معتقد است که بیش‌تر پژوهش‌ها درباره دولت‌های غیرغربی در دو قالب مکتب ساختاری کارکردی که در آن بیش‌تر، چگونگی نوسازی جامعه به وسیله دولت، بررسی بحران‌های مشروعیت، چگونگی ایجاد نهادهای جدید مثل بوروکراسی‌ها، ارتش‌ها، احزاب و غیره مورد بحث قرار می‌گیرد، و مکتب رفتاری که در آن بیش‌تر به تحلیل رفتارهای جامعه پرداخته می‌شود، است؛ از این رو، در هر دو مکتب به این بحث که نظام سیاسی چگونه نظام اجتماعی را متحوّل می‌کند و نظام اجتماعی چگونه از طریق خشونت، شورش و از خودبیگانگی، نظام سیاسی را از هم می‌پاشد، پرداخته‌اند؛ اما از این بحث که چگونه مبارزه اجتماعی به برخورد سیاسی شکل می‌دهد و به چه ترتیب نیروهای اجتماعی که با سازمان‌های سیاسی در تعامل هستند، در روند توسعه کشورهای غیرغربی اثر می‌گذارند، غفلت کرده‌اند.

آبراهامیان برای تیل به این مقصد، افزون بر این که می‌کوشد خود را از قالب‌های دوگانه پیشین برهاند، از شیوه‌ای که ایران شناسی آن متکی بر بررسی‌های گسترده تاریخی، و ناظر بر تأثیر رویدادهای بین‌المللی بر حوادث داخلی است، و نیز از شیوه‌ای که به وجوه خاصی از نظام سیاسی یا نظام اجتماعی می‌پردازند، به جد پرهیز کرده است.

در خصوص سبک و میزان دقت نگارش این کتاب، به اعتراف مترجمان آن، «نویسنده در چندین مورد، نقل به مضمون کرده و محتوای مطلب را به طور گسیخته از صفحات مختلف، تلخیص و ذکر کرده» است که به طور طبیعی در نقل «گزینشی»، «مضمونی» و «تلخیصی»، امکان تحریف و جهت‌دهی بیش‌تر می‌شود. نیز نویسنده «در موارد زیادی در ضبط اسامی و اعلام متن به لحاظ آوانگاری، مسامحه» کرده است تا جایی که مترجمان، تعبیر «خطای فاحش» را درباره برخی اطلاعات وی به کار برده‌اند. این امر، از درصد اعتماد به نویسنده و به محتوای کتاب می‌کاهد.

از سویی دیگر، نویسنده برای تاریخ نگاری ظهور و سقوط حزب توده فقط به تولد و مرگ آن توجه نداشته است؛ بلکه برای رسیدن به نتایجی تحقیقی و دقیق، چندین دهه پیش از ظهور و مدتی پس از افول کامل حزب توده را در قلمرو تحقیق خود وارد کرده و این امر باعث شده است تا زمینه‌های تاریخی اجتماعی را که به شکل‌گیری و سرانجام به افول آن می‌انجامد، بهتر شناسایی کند.

بر اساس گزارش نویسنده، منابع مهم کتاب مورد بحث، «گنجینه اطلاعات دفتر هند و دفتر امور خارجه بریتانیا، مذاکرات مجلس شورای ملی، نشریات فارسی زبان داخل و خارج» است، و مترجمان آن نیز ادعا کرده‌اند که نویسنده، «تقریبا از همه منابع فارسی جدید و قدیم که به شکلی با ابعاد گوناگون بحث مرتبط بوده، استفاده کرده است» و آن را «دست کم از سه لحاظ جامعیت، روش و وسعت اطلاعات، بی نظیر و منحصر به فرد» معرفی کرده‌اند؛ اما حقیقت این است که اولاً به ادعان خود مترجمان، «آبراهمیان در این اثر از منابع مختلف انگلیسی که در کشورهای مختلف انتشار یافته است» استفاده کرده؛ به گونه‌ای که برای ارزش گذاری و داوری در بسیاری از مسائل مهم تاریخی به منابع انگلیسی استناد شده است؛ به طور مثال

می‌توان به استنادهای وی به کسانی چون فردریک بارت، آن لمبتن، ادوارد برجس، کنت گوبینو، ادوارد براون، ولادیمیر مینورسکی، جیمز موریه، شیل، استاک، بیشاب، لندور، جاستین پرکنیز، فریزر و غیره اشاره کرد که برخی از این افراد، سیاح و جاسوس بودند و فقط از بخش خاصی از ایران، آن هم در یک مقطع محدود، آگاهی داشتند؛ ولی نتایج استنباطی آنان به وسیله آبراهامیان تعمیم داده شده است. چه این که خود آبراهامیان می‌نویسد: این کتاب با مطالعه موردی در مبانی اجتماعی سیاست، امیدوار است هم بر مسائل عمده در توسعه سیاسی (به ویژه نقش ستیزهای قومی در کشورهای در حال ظهور) و همچنین بر مسائل نظری در جامعه شناسی سیاسی پرتوی افکنده باشد. با توجه به این امر که در تمام این مقطع و دورانی که کتاب حاضر به بحث از آن پرداخته، ایران به طور غیررسمی تحت استعمار و به طور رسمی تحت سلطه انگلیس و شریک آن آمریکا بوده است، استناد به منابع انگلیسی و امریکایی برای ارزیابی و ارزش گذاری در اموری که بیش‌تر آن‌ها به دولت متبوع نویسندگان آن‌ها مربوط می‌شود، غیرعلمی و به دور از روش و رویکرد محققانه و بی‌طرفانه است که مترجمان محترم درباره این کتاب ادعا کرده‌اند.

ثانیا دقت در منابع فارسی این کتاب نیز روشن می‌کند که برخی از استنادهای آن به کتاب‌های نویسندگانی است که وابسته به دولت‌های بیگانه بوده یا به روزنامه‌هایی است که در صورت استقلال آن‌ها، تحت کنترل و سانسور بوده‌اند. افزون بر این، گزینش نویسنده از منابع داخلی به گونه‌ای است که در تحلیل هیچ یک از رخدادها، از گفتمان‌های دینی استفاده نکرده است. درواقع بسیاری از رخدادهای مهم در تاریخ گذشته ما، ریشه مذهبی داشته است که غفلت از آن‌ها

بیت‌گزاران انتقادات دو جلدی

نویسنده را از تحلیل واقعی دور می‌کند و به کج راهه می‌برد. ثالثا با توجه به این که بیش‌تر بخش‌های این کتاب در دهه چهل شمسی تحقیق و تحریر شده‌است، می‌توان حدس زد و بلکه یقین داشت که نویسنده از بسیاری از اسناد روشنگر درباره حزب توده، کودتای ۱۳۳۲، نهضت ملی نفت و امثالهم که در فاصله یک یا دو دهه پیش از آن تاریخ بوده‌اند، آگاهی نداشته است؛ زیرا در دهه چهل، بسیاری از اسناد مربوط به این رخدادهای تاریخی محرمانه بوده، و سال‌ها بعد از آن تاریخ منتشر شده است و نویسنده، هرچند به لحاظ زمانی، فرصت برای ملاحظه آن‌ها را داشته، در برخی موارد از روی غفلت یا از روی عمد به این کار مبادرت نورزیده است؛ به طور مثال، بخش‌های مربوط به بحث حزب توده، از نوشته‌ها و اعتراف‌های مهم است.

از آن جا که کتاب مورد بحث «در آغاز به قصد تألیف اثری درباره پایگاه های اجتماعی حزب توده طرح شده و سپس دامنه بررسی آن توسعه یافته» است، محتوای کتاب به مقدار قابل توجهی «تاکیدی نامتناسب» بر وصف و تاریخ حزب توده دارد که این امر باعث می‌شود تا خواننده به زحمت بتواند کتاب را در جایگاه مرجعی مناسب و متناسب برای مطالعه تاریخ بین دو انقلاب مشروطه و ۵۷ بپذیرد؛ چه، نویسنده فقط وقایعی را دیده که به نوعی، به حزب توده و جریان فکری چپ مربوط می‌شده است و همان وقایع را هم بیش‌تر با عینک حزب توده دیده است؛ در حالی که در بسیاری از وقایع مهم تاریخ گذشته، حزب توده یا تاثیرگذار نبوده یا فقط به صورت یکی از چند عامل عمل کرده است؛ به طور مثال می‌توان به نقش اربعین‌های مذهبی در سرعت بخشیدن به پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ اشاره کرد که حزب توده در آن هیچ تأثیری نداشته، و به همین علت، مورد غفلت نویسنده قرار گرفته است.

آبراهامیان، سرزمین ایران را «سرزمین تنوع بی‌کران»، «شبیبه موزاییکی رنگارنگ و شهرهای فرنگی غریب»، «سرزمین اقلیت‌های زبانی» و «تنوع گروهی» معرفی می‌کند که برخی از «تفاوت‌های قومی»، «دشواری‌های جغرافیایی» و «تفاوت‌های مذهبی» در آن باعث تشدید شکاف‌های طبقاتی شده است. وی دو خصوصیت کلی و عمومی را برای

وصف ایران قرن سیزده به کار می‌برد: «خودمداری اقتصادی» و «فقر ارتباطات» و نیز «خودمداری اقتصادی» را معلول «فقر ارتباطات» و نتیجه این دو خصلت را «انزوای کامل» معرفی می‌کند.

وی سازمان‌های گروهی ایران قرن سیزده را «بازتابی از ساختار اجتماعی» تلقی، و آن‌ها را به سه دسته عشیره‌ای، روستایی (دهقانی) و شهری تقسیم‌بندی می‌کند و می‌نویسد که هر گروه، اعم از عشیره‌ای، دهقانی یا شهری دارای شبکه محلی و جداگانه‌ای» بودند. وی مراتب سازمانی عشیره‌ای را در سه پله «چادر یا اردوگاه»، «خرده قبیله یا طایفه» و «قبیله یا ایل» معرفی می‌کند و معتقد است که مراتب سازمانی روستایی و شهری، شبیه مراتب عشیره‌ای و وظایف افراد آن ها در مقیاس بزرگ‌تر و پیچیده‌تر است.

نویسنده در تحلیل جامعه شناختی خود، از تاثیر نهاد دین و مذهب و متولیان اصیل و غیراصیل آن در جهت دهی به رفتارهای اجتماعی غافل نبوده است؛ به طور مثال، او به حق، «مجتهدان بانقوذ»، مساجد، تکایا و زورخانه‌ها را از زمره عوامل و اماکن مهم برای مهار اقتدار کدخدا معرفی می‌کند و در برخی موارد دیگر نیز توجهات دقیقی به عنصر مذهب و روحانیت داشته است. مثلا آنکه او هنگام وصف انحراف‌های مذهبی، روحانیان اصیل شیعه را در زمره «عناصر پیرو» یاد نکرده است؛ بلکه منحرفان و پیروشدگان این قشر را روحانیان جزء می‌داند.

منابع: وبگاه اطلاع رسانی حوزه

ضمیمه مجازه

بخش 2
شماره 4

آزادی

حمیدرضا مقصودی نوشت: سازه‌های نظام سرمایه‌داری را تنها در ایران در قالب ظاهر مذهبیه می‌توان نرمالایز کرد و نظام را اسیر آن ساخت. همان اتفاقی که در بازار سرمایه هم رخ داده است. از اینجا است که می‌توان علاقه شدید سرمایه‌داران به دانشگاهیان لیبرال مذهبیه را در یافت.

یکی از فعالان رسانه‌ای نوشت: غربی‌ها همیشه پشتوانه قابل اعتمادی هستند. مثلاً همین الان به ازای هر یک خیابون که روسیه از اوکراین اشغال می‌کند، غرب هر تار ابراز تکرانی شدید می‌کند!

مهدی محمدی نوشت: این روزها بحث تضمین در ایران محور بسیاری از گفت‌وگوهای سیاست‌گذاران است. لابلای این بحث‌های داغ، دیدم دیرکل ناتو گفته این پیمان حتی یک سرباز به اوکراین اعزام نخواهد کرد. نمونه زنده‌ای است از میزان اعتمادی که می‌توان به تضمین‌های غربی‌ها کرد!

امیرحسین ثابتی نوشت: وضعیت امروز اوکراین نتیجه ساده لوحی لئونید کوچمار رئیس جمهور این کشور در سال‌ها پیش است که فکر میکرد «امضای بیل کلینتون تضمین است» و با امضای تفاهم‌نامه بوداپست، اوکراین را خلع سلاح کرد. اعتماد به امریکا، مرض خطرناکی است که می‌تواند سومین قدرت اتمی دنیا را هم به این روز بیندازد.



یکی دیگر از کاربران نیز توییت کرد: جمله چند روز پیش رئیس جمهور اوکراین که گفته بود جنگی در پیش نداریم، دقیقاً همون جمله «امضای گری تضمین است» خودمون بود!

یکی از فعالان رسانه‌ای با اشاره به پس فرستادن جایزه یک جشنواره فیلم روستی توسط حمید فرخ نژاد نوشت: آقای فرخ نژاد عزیز مادرک می‌کنیم که شما این کار رو برای اینکه گرین کارت آمریکای خودت و فرید چون باطل نشه انجام دادی. فقط شرمندده شما تندیس رو که پس دادی. اون جایزه نقدی 20000 دلار یشو که سال 84 گرفتی رو با توجه به نرخ تورم پس بده که خدایی نکرده به وقت مدیون پوتین نموتی. باتشکر!

فرهاد نظریان در توییتی نوشت: یک باب ویلای ساز مانی با وسعت 1803 متر در منطقه تیاوران تهران در اختیار عبدالرضار حمدانی فضلای وزیر کشور سابق قرار داشته که بحویل وزارت کشور شده است. سوال اول اینکه که چرا باید این ملک در اختیار وزیر کشور سابق باشد؟ دوم اینکه الان وزارت کشور با این ملک چه می‌کند؟

مجتبی توانگر، رئیس کمیته اقتصاد انرژی مجلس نوشت: بحران اوکراین نیاز دنیا به نفت و گاز ایران را افزایش داده است. تصمیم‌گیران سیاسی باید با بهره‌گیری از نظرات نخبگان اقتصادی و انرژی برای بهره‌برداری دقیق از فرصت‌ها و عبور از چالش‌ها طراحی دقیق اقتصادی داشته باشند، جدا از ملاحظات سیاسی.

یکی دیگر از تحلیل‌گران نیز با اشاره به همین موضوع نوشت: تحلیل‌گران بانک جی‌پی مورگان پیش‌بینی کرده‌اند با توجه به جنگ روسیه و اوکراین و به نتیجه نرسیدن توافق ایران با 4+1، قیمت نفت تا 185 دلار هم ممکن است افزایش پیدا کند. طبیعتاً افزایش قیمت نفت به نفع ایران است و عدم توافق این روند را «تشدید» می‌کند. ایران چه تصمیمی خواهد گرفت؟

عبدالرحیم انصاری نیز در رابطه با بحران نفتی اخیر نوشت: جنگ اوکراین در ظاهر روسیه را تحریم و منزوی کرده است، اما یکی از سخت‌ترین اثراتش در افزایش قیمت انرژی در آمریکا نمایان شده است. شاید باورتان نشود، اما بحث خرید نفت ایران یکی از گزینه‌های دولت بایدن برای التیام این زخم عمیق است!

محمد سرشار نوشت: مجموعه اقدامات اعتراضی و تنبیهی علیه روسیه به جرم اشغال اوکراین نشان می‌دهد مجموعه اقدامات اعتراضی و تنبیهی علیه رژیم اسرائیل به جرم اشغال فلسطین، چقدر کم بوده است. باید فصل جدیدی در مبارزه با اشغالگری اسرائیل شروع شود.

یکی دیگر از کاربران نیز توییت کرد: حمله روسیه به اوکراین، یک هدیه ارزشمند از طرف پوتین به مخالفان روسیه در اروپا بود و قدرت نرم مسکورا نابود کرد. جریان راستگرا در قاره‌ی سبز حالا به شدت تحت فشار است و احتمالاً زمینه برای پیروزی طیف‌های ضدروس در انتخابات‌ها فراهم می‌شود. در نظم فعلی، روسیه بازنده جنگ است.

وحید اشتری در رشته توییتی نوشت: یک جوانی اخیراً دبیر ستاد احیای امر به معروف کرمان شده بود. پاکار اعتصاب کارگران معدن و تجمع معلم‌ها و حق خوری‌ها و ظلم‌های استان بود. معلوم بود امر به معروف را قدری عمیق‌تر از بقیه می‌فهمد. حدس می‌زدم تحمل نشود. امروز شنیدم یک سال نشده برکنار شد. امر به معروف و تهی از منکر بعنوان یک اصل مترقی برای مسئولیت‌پذیری اجتماعی و تقدیم مطالب حاکمیتی اگر در جامعه مازنده می‌ماند و به مبارزه باروزی خوری و روزه موتوری علیه بی‌حجاب‌ها تقلیل پیدا نمی‌کرد خیلی از مفاسد و رانت‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که امروز وجود دارد، باقی نمی‌ماند.



پرونده اجتماعی

اینک نبرد تظاهرات و تمایلات من
از: محمد رضا زوار

رنگ درون، رنگ بیرون
از: معصومه جمالی

اینک نبرد تظاهرات و تمایلات من

درباره تحریف ترجیحات؛ تقابل دیدگاه‌های

ظاهری و ترجیحات درونی

* از: محمدرضا زوار

موقعیتی را تصور کنید که شما به مناسبت خانه‌دار شدن یکی از اقوام، شام دعوت هستید؛ بلافاصله پس از ورود، صاحبخانه با شور و علاقه قسمت‌های مختلف خانه جدیدش را به شما نشان می‌دهد. خانه‌ای به سبک سنتی با مبلمان سلطنتی، نمادهای باستانی و ... اما شما که سلیقه‌تان مدرن است، فکر می‌کنید که بهتر بود این خانه را جور دیگری چید. حال در یک دو راهی قرار گرفته‌اید. اینکه نظر حقیقی خود را بگویید و به صاحبخانه یادآور شوید که این نوع دکوراسیون مورد پسند شما نیست! یا این که نزد او از خانه تعریف کنید و بگویید که مرحبا! چه سلیقه‌ای! و سراغ میز شام بروید.

موقعیت به ظاهر ساده‌ای که در بند فوق‌الذکر ترسیم شد، نمادی از کش و قوس پرسابقه جوامع بشری است که ممکن است مثل مثال پیشین، پیامد چندانی نیز نداشته باشد یا ممکن است تبعات بسیار بزرگ در اندازه دهه‌ها به دنبال بیاورد؛ پدیده‌ای که در این شماره می‌خواهیم توصیف کنیم، تحریف ترجیح یا Preference falsification است. این بحث قدمت زیادی ندارد و پیشرفته‌ترین کتابی که در این باره در اختیار داریم از تیمور کوران است (۱) به نام Private Truths, Public Lies (حقایق نهان، دروغ‌های عیان). تحریف ترجیحات به این معنی است که عموم مردم ترجیحات خود را متفاوت از چیزی که واقعا در ذهن دارند، بیان می‌کنند. این کار نیز همچنان به دلیل کسب و حفظ مقبولیت اجتماعی است. مثلا وقتی از شما می‌پرسند نظرتان درباره فلان تصمیم سیاسی چیست؛ شما ابتدا به هنجارهای جامعه نگاه می‌کنید، پرسشگر را از نظر می‌گذرانید و جوابی که منافعتان را تضمین کند و علاوه بر آن شما را هم‌رنگ جماعت نشان دهد، بر می‌گزینید. یعنی در واقع نظر واقعیتان را به خاطر مقبولیت اجتماعی پنهان کرده‌اید یا به همین سادگی، ترجیحاتان را تحریف کرده‌اید! مثال‌های معروف دیگری از این پدیده را می‌توانید در برگزیت (Brexit) یا در ماجرای پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا ببینید. تقریباً تمام ناظرین در این دو رای‌گیری منتظر خروج از اتحادیه اروپا یا بیرون آمدن نام ترامپ از صندوق‌های رای نبودند؛ چون از دیدگاه آنان مردم به اصطلاح «فرهیخته» بریتانیا و آمریکا قرار نبود چنین آرای به صندوق‌ها بیندازند. حالا چرا فرهیخته؟ چرا کسی که به خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا را می‌دهد، فرهیخته نیست؟ چرا نظرسنجی‌های بزرگ نتوانسته بودند این «نا فرهیختگی» را در جوامع پیشروی فرهنگی پیش‌بینی کنند؟





بسازد و همچنین چقدر آن نظر اصلا برای خود شما مهم است؟ در نهایت کش و قوس و نبرد بین این افکار شما است که تعیین می‌کند بهترین دیدگاه اعلامی‌تان چه خواهد بود. اما درباره پیامدهای تحریف ترجیح، می‌توانیم چند پیامد بسیار پراهمیت را خاطر نشان کنیم. تحریف ترجیح جلوی تغییر را می‌گیرد؛ یعنی به خاطر اینکه همه نظر واقعی خود را اعلام نمی‌کنند، باعث می‌شود اینگونه برداشت شود که همه افراد جامعه در موضوع مورد نظر توافق دارند. مثلاً در مورد تبعیض نژادی در کشورهای غربی از هر کسی بپرسید که نظر شما در این باره چیست؟ همگی متفق القول می‌گویند که با تبعیض نژادی مخالفند!

حق سقط جنین به زنان هستند و عده‌ای که کم هم نیستند، مخالف این عقیده هستند. هردوی این گروه‌ها هم به شدت بر دیدگاه خود پافشاری دارند. در چنین شرایطی نظر ما و تصویری که از خودمان در جامعه می‌سازیم، بسیار مهم است. وقتی از شما می‌پرسند درباره فلان موضوع نظرتان چیست؟ ابتدا فکر می‌کنید که اصلاً چقدر آن نظر شما برای جامعه و جملتان مهم است و اینکه کدام نظر باعث می‌شود اعتبار اجتماعی شما بالاتر برود یا تصویر بهتری از شما پیش دیگران

قابل قبول نداند. به هر حال در هر جامعه‌ای موضوعات داغ، مباحث حساسی هستند که نظر دادن در آنها آسان نیست و نظرات خاص ممکن است تبعات اجتماعی خاصی برای گوینده نظر داشته باشد. همین الان هم احتمالاً مثال‌های زیادی به ذهنتان می‌آید؛ مثلاً در جامعه آمریکا مسائل نژادی و سقط جنین از آن دسته مسائل حساس و داغ هستند که ممکن است هر کسی نتواند بی‌پرده دیدگاه درونی‌اش را ابراز کند. عده‌ای موافق دادن

به جای آن نظر دیگری را اعلام می‌کنیم. چرا؟ چون ممکن است این حرف ما تبعات سنگین اجتماعی برای ما داشته باشد. تبعاتی که ما در این پدیده صحبت می‌کنیم سیاسی و از جانب حکومت استبدادی نیستند؛ بلکه بیشتر دلایلی که موجب مقوله preference falsification هستند، اجتماعی‌اند و نه سیاسی. ما می‌ترسیم از اینکه اجتماع آن نظر واقعی و دیدگاه درونی‌مان را بداند و این تصویر از ما را

آن‌ها را نمی‌بیند، نظر واقعی خود را در صندوق می‌اندازند و اتفاقی که رخ می‌دهد بسیار شگفت‌انگیز است. برای اینکه ما چرا ترجیحات خودمان را تحریف می‌کنیم، دلایلی هست. در مثال بند اول شاید فقط به خاطر حفظ ادب، نظر واقعی خودمان را ابراز نکردیم. اما گاهی واقعا ترس باعث این تحریف می‌شود. یعنی رسماً و واقعا ما دل و جرات ابراز نظر واقعی ما را نداریم و

تقریباً همه ما در مقاطعی از زندگیمان همین کار را انجام می‌دهیم. ما رای و دیدگاه‌های خودمان را آشکارا بیان نمی‌کنیم. فرقی هم نمی‌کند در یک جامعه استبدادی باشیم یا در پیشروترین جوامع دموکراتیک. اینگونه می‌شود که وقتی از مردم آگاه بریتانیا در یک مصاحبه تلویزیونی درباره خروج از اتحادیه اروپا می‌پرسند، نظرشان را باقی ماندن در این اتحادیه بیان می‌کنند؛ چون در نظرشان خروج از اتحادیه، یک دیدگاه بی‌کلاس است! اما وقتی پای صندوق رای می‌روند که هیچکس



کسی نظاره‌گر انسان نیست، برگره حاوی نظر واقعی‌تان را می‌اندازید، باعث می‌شود نتایج شگفت‌انگیز و غافلگیرکننده‌ای از صندوق در بیاید که هیچ جامعه شناس و نظرسنجی بزرگ و دقیقی پیش‌بینی و شناختی از آن را در نظر نداشت. حالا که این پدیده را شناختید احتمالاً قادر به توضیح برخی مسائل اجتماعی و سیاسی دنیای‌تان خواهید بود!

دیگران دریغ شود و به هر حال وقتی شما تصورات واقعی خود را پنهان می‌کنید، دارید بخشی از چیزی را که دیگر می‌توانستند از شما دریافت کنند، از آنان دریغ می‌کنید. در نهایت پیامد موثر این پدیده برای شما که در سال ۲۰۲۱ زندگی می‌کنید، غافلگیری در اثر همین پدیده است. اینکه در صندوق رای‌ی که

نکته جالب‌تر این است که وقتی به آدم‌ها اطلاعات دقیق می‌دهند که جامعه‌چطور فکر می‌کند رفتارشان عوض می‌شود. این محققان آمدند و در جلسات گروهی نتایج و آمارها را به مردان جوان عرضه کردند. یعنی به آنها نشان دادند جامعه واقعاً درباره‌ی موضوع اشتغال زنان خارج از خانه‌چطور فکر می‌کند. با ادامه بررسی‌ها معلوم شد که طی چند ماه بعد همسران این مردان احتمال بیشتری داشت که برای شغل‌های خارج از خانه درخواست کار یا مصاحبه داده باشند.

اینکه همه جامعه هم‌رنگ و یک نظر و از ترس هم صدای واحدی داشته باشند، موجب می‌شود که مشکلات و کاستی‌ها به کل دیده نشوند؛ جوامع کمونیستی نمونه بارزی از این پیامد تحریف ترجیح بودند. همچنین تحریف ترجیح باعث می‌شود آگاهی و دانش از

هست. گروهی از محققان یک مثال خیلی روشن از این حالت را در عربستان سعودی و وضعیت اشتغال زنان گزارش کرده‌اند.

عربستان سعودی کشوری است که میزان مشارکت زنان در بازار کارش خیلی پایین است؛ سال ۲۰۱۷ کمتر از ۱۵ درصد از زنان عربستانی ۱۵ ساله و بالاتر شاغل بودند. تازه درصد زنانی که خارج از خانه کار می‌کنند از این هم پایین‌تر است. سال ۲۰۱۸ در یک پیمایش ملی (۲) از مردان متاهل درباره شغل زنانشان سوال شد. تنها ۴ درصد از مردان اعلام کردند که زنانشان خارج از خانه کار می‌کنند. اما یک نکته‌ی عجیب در این ماجرا وجود دارد: اکثر مردان متاهل عربستانی موافق هستند که زنانشان خارج از خانه شاغل باشند. پس چرا میزان اشتغال اینقدر پایین است؟ کلید ماجرا ظاهراً در چیزی است که آن را «جهل کثرت‌گرا» می‌نامند.

یعنی اکثر آدم‌ها با اینکه موافق موضوع هستند اما فکر می‌کنند که دیگران مخالفند. ۸۲ درصد از شرکت‌کنندگان، میزان موافقت اجتماع با اشتغال زنان را پایین‌تر از حد واقعی تخمین زده بودند. تحقیقات این پژوهشگران نشان می‌دهد که تصور آدم‌ها از افکار عمومی در این مورد غلط است؛ این موضوع همان «جهل کثرت‌گرا» است.

اما هم اکنون نیز در ورزشگاه‌های اروپایی درباره مسائل نژادی شاهد خلاف این موضوع هستیم و مشاهده می‌کنیم که بخشی از جامعه همچنان معتقد به تفاوت‌های نژادی است. با اینکه نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند تقریباً در آمریکا کسی نژادپرست نیست. می‌بینیم فردی که اشتها به نژاد پرستی داشت در مهمترین انتخابات این کشور پیروز می‌شود. موضوع مشابه در کشورمان نحوه رفتار با مهاجرین افغان است که شاید برای مردم ما ملموس‌تر باشد.

وقتی در یک جامعه تخطئه ترجیح به صورت گسترده اتفاق بیفتد، باعث ایجاد جهل و ناآگاهی می‌شود. تیمور کوران در کتاب «حقایق پنهان، دروغ‌های عیان» می‌گوید که وقتی برای مدت طولانی یک موضوعی مورد بحث قرار نگیرد، کل جامعه از این وضعیت ضرر می‌کند. کم‌کم آدم‌ها متوجه نمی‌شوند که مشکلات و نقطه ضعف‌های این یا آن دیدگاه چیست، چون نمی‌توانند درباره‌اش آزادانه بحث و گفتگو کنند. یک جنبه‌ی دیگر پدیده‌ی ایجاد جهل چیزی است که گاهی آن را «جهل کثرت‌گرا» می‌نامند. یعنی وضعیتی که در آن من فکر می‌کنم همه با نظر من مخالفند و من در اقلیت هستم درحالی که در واقعیت اینطور نیست. در نتیجه‌ی این تصور غلط، برخلاف دیدگاه خود عمل می‌کنم درحالی که در واقعیت همه مثل هم فکر نمی‌کنند و در فکر و نظر آدم‌ها تنوع و تکثر

References:

1. Kuran, Timur, *Private Truths, Public Lies*, (Cambridge MA: Harvard University Press, 1995).
2. Bursztyn, Leonardo; González, Alessandra L.; Yanagizawa-Drott, David (2020). "Misperceived Social Norms: Women Working Outside the Home in Saudi Arabia". *American Economic Review*. 110 (10): 2997–3029. doi:10.1257/aer.20180975. ISSN 0002-8282. S2CID 224901902.



رنگ درون رنگ بیرون

نگاهی پیرامون شخصیت‌شناسی درون‌گرایی

و برون‌گرایی انسان‌ها

* از: معصومه جمالی

شاید تا به حال جملاتی شبیه «دیدی فلانی خیلی درون‌گراس؟!» یا مثلاً «چه قدر تو برون‌گرایی!» را شنیده باشید. با ما همراه باشید تا دو تیپ شخصیتی درون‌گرایی و برون‌گرایی را بررسی کنیم و بیشتر بشناسیم. از دیرباز، مطالعات زیادی توسط پژوهش‌گران و محققان پیرامون شخصیت‌شناسی در سراسر دنیا صورت گرفته است و نظریه‌های بسیار زیادی وجود دارد. طبق آخرین آمارهای جمعیت، حدود ۷.۹ میلیارد نفر روی کره زمین زندگی می‌کنند. بدیهی‌ست که این جمعیت عظیم از انسان‌هایی با طیف شخصیتی بسیار گسترده و متنوع تشکیل شده‌است؛ از این رو برای همه ما پیش آمده‌است که گاهی در برخورد با اطرافیان و حتی اهل خانواده به اختلاف برسیم و جمله‌ی «من اصلاً نمی‌توانم تو را درک کنم!» را اقرار کنیم که همگی ریشه در ناهمگون بودن تیپ‌های شخصیتی دارند.

آنچه مبرهن است هر انسان مالک یک تیپ شخصیتی منحصر به فرد و بی‌همتا است و طبعاً هیچ دو نفری در تمام امور، نظرات همسو و مشابهی ندارند! حتی هر فرد نیز در شرایط مختلف ممکن است رفتاری متفاوت با دیگر اوقات از خود بروز بدهد. پس هیچ‌گاه هیچ‌کس نمی‌تواند ادعایی مبتنی بر «من تو را کاملاً درک می‌کنم» داشته باشد. بدیهی‌ست هیچ‌گاه هیچ دو نفری در یک شرایط یکسان قرار نخواهند گرفت.

به طور کلی، ظرفیت‌های فطری، پایه و زمینه‌ی اصلی برای شکل‌گیری شخصیت هر کس می‌باشند. بخش عظیمی از شخصیت هر فرد در دوران نونهالی او شکل می‌گیرد و همچنین شخصیت افراد نتیجه‌ی تعامل او با محیط زندگی اوست. پرواضح است که محیط زندگی تاثیر شگرف در نحوه‌ی عملکرد ذهن و فکر آدمی دارند و آن‌چه در فکر و ضمیر ما جریان داشته باشد، در رفتار و عملکرد ما اشاعه می‌یابد.

اما همه‌چیز به همین سادگی نیست! با وجود تمام اختلافات، انسان‌ها برای باهم زیستن نیاز به تعامل با یکدیگر و درک اطرافیان دارند چونان که از منظری دور، اغلب کارها به طور جمعی صورت می‌گیرند. همه‌ی ما نیاز به برقراری روابط موفق داریم، پس برای تحقق آن باید چگونگی برخورد با تیپ‌های شخصیتی را در همه‌ی جریانات زندگی مد نظر قرار دهیم.

شخصیت هر فرد از جنبه‌های بسیاری شکل گرفته است که درون یا برون‌گرا بودن دو معیار برای مقایسه افراد هستند. اگر برون‌گرایی و درون‌گرایی مطلق را مبنا قرار دهیم، باید یکی را صفر یا سفید و دیگری را صد یا سیاه متصور شویم. تیپ شخصیتی هر فرد نیز حدواسط این دو می‌باشد و هیچ‌کس مطلقاً برون‌گرا یا مطلقاً درون‌گرا نیست! و هر کس به یکی از این دو متمایل است. پس اگر از واژه درون‌گرا استفاده شود، مقصود افرادی با ویژگی‌های عمومی درون‌گرایی است و نه کسی که تماماً درون‌گرا است و به طور مشابه برای برون‌گرایان. همچنین ممکن است به طور مثال، عمده اخلاقیات یک فرد برون‌گرایانه باشد اما دارای برخی از ویژگی‌های درون‌گرایانه هم باشد و یا حتی عده‌ای به طور برابر دارای ویژگی‌های درون‌گرایانه و برون‌گرایانه هستند.

اکنون به بررسی ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری تیپ شخصیتی برون‌گرایی و درون‌گرایی می‌پردازیم. متأسفانه گاهی اوقات درون‌گرایان را با افراد خجالتی یا افرادی که اعتماد به نفس ندارند، اشتباه می‌گیرند. اما باید خاطر نشان شود که افراد خجالتی از تعامل با دیگران ترس دارند در صورتی که افراد درون‌گرا تنهایی را بیشتر از وقت‌گذراندن با دیگران دوست دارند. افرادی که عموماً درون‌گرا هستند، از تنها بودن انرژی می‌گیرند و افکار و دغدغه‌هایشان معطوف به خودشان است. آن‌ها خودمحور نیز هستند و علاقه دارند کارهایشان را فقط خودشان انجام دهند. منجی یونسو می‌گوید: «اگر بخواهی برای یافتن جواب‌ها، از مغز خود استفاده کنی؛ زود تنها می‌شوی». به نقل از نادر ابراهیمی: «هر آشنایی تازه اندوهی تازه است. مگذارید که نام شما را بدانند به نام بخوانندتان. هر سلام آغاز دردناک یک خداحافظی است.»

حتی در انتخاب شغل نیز آنان حرفه‌ای را پیش می‌گیرند نیاز به ارتباط و تعامل با دیگران نداشته باشد یا حتی امکان کمتر در ارتباط باشند (البته گمان می‌رود در کشور ما شرایط بیرونی در انتخاب شغل تاثیر بیشتری نسبت به تیپ شخصیتی دارند!). کم‌حرف هستند و بخاطر محافظه‌کار بودن،

قبل از صحبت کردن به خوبی به مسائل فکر می‌کنند و هر چیزی را که بیان می‌کنند، کامل و ویرایش‌شده است. آنان زیاد به فکر فرو می‌روند و اذهان شلوغ اما منظمی دارند و درون آنان اغلب پیچیده است.

بدیهی است با افکار پیچیده، گفتار آنان نیز پیچیده خواهد بود و گاهی پس از بیان نظراتشان، دیگران متوجه مقصود آنان نمی‌شوند و این یکی از دلایلی است که آن‌ها از بیان گفته‌هایشان صرفه نظر می‌کنند یا به طور واضح‌تر می‌توان گفت شاید ترس از درک نشدن و فهمیده نشدن دارند ولی در حالت خوش‌بینانه‌تر، تمایلی به بحث کردن برای فهماندن خود یا متقاعد کردن دیگران ندارند. متأسفانه درون‌گرایان به دلیل راحت نبودن با هر فردی، سرد و بی‌احساس نیز خطاب می‌شوند.

افراد درون‌گرا عادت ندارند به طور سریع نسبت به محیط واکنش نشان بدهند، زیرا اطلاعات در مغز یک فرد درون‌گرا مسیر طولانی‌تری را نسبت به برون‌گرایان طی می‌کنند و دائماً به تمام منظوره‌های قابل برداشت از یک رویداد می‌اندیشند و برای این پردازش زمان زیاد و کافی نیاز دارند؛ به همین دلیل آنان در خلوت خود، همه‌ی شرایط ممکن را متصور می‌شوند و برای هر سوال و اتفاق غیرمنتظره‌ای خود را آماده می‌کنند. پس می‌توان نتیجه گرفت که متفکر بودن افراد درون‌گرا، آنان را به حلال مشکلات و افرادی خلاق تبدیل کرده است.

در راستای تاخیر در واکنش، تعبیر اساسی و برجسته دیگری نیز وجود دارد، درون‌گرایان سعی می‌کنند وضعیت بیرونی خود را در حالت متعادل حفظ کنند. به این معنی که با هر اتفاق خوبی، به گونه‌ای چشمگیر انبساط نمی‌یابند و شادی بروز نمی‌دهند. به عکس هنگام رویداد ناگوار نیز به طور ناگهانی بی‌گدار به آب نمی‌زنند.

اگر به دنبال یک شنونده رازدار خوب برای حرف‌هایتان هستید، درون‌گرایان می‌توانند شنوندگان بسیار خوبی برای شما باشند! چراکه آنان طبیعتاً آرام هستند و با دقت تمام به سخنان مخاطبین خود گوش می‌دهند و پس از موشکافی و ژرف‌بینی، می‌توانند پاسخ متفکرانه‌ای ارائه بدهند.



«درون‌گرایان»

افراد درون‌گرا کمتر از افراد برون‌گرا اجتماعی هستند و هم‌نشینان و دوستان خود را با وسواس انتخاب می‌کنند و به دلیل کوچک بودن دایره‌ی ارتباطی، نسبت به اطرافیانشان عمیقاً وفادار هستند. آنان همواره به دنبال برقراری ارتباط با افرادی هستند، بتوانند آنان را خوب درک کند و علاوه بر این دلیلی برای محدود شدنشان وجود نداشته باشد. اما از قضا چنین فردی برای آنان به سختی پیدا می‌شوند، زیرا ملاک‌های زیادی برای اعتماد کردن دارند و ممکن است خیلی‌ها از هفت‌خوان رستم شرایط دوستی با درون‌گرایان عبور نکنند!

اکنون پرسش مهم این است که چگونه با افراد درون‌گرا برخورد کنیم؟ ابتدا افرادی که تیپ شخصیتی متمایل به درون‌گرایی دارند را دریابید.

طبق مطالب فوق، درون‌گرایان تنهایی را به تعامل با دیگران ترجیح می‌دهند و احتمالاً شرکت در فعالیت‌های گروهی برای آنان سخت است. به همین دلیل بهتر است به افراد درون‌گرا حق انتخاب داده شود تا در صورت عدم تمایل به طور فردی فعالیت خود را به انجام برسانند. حتی در صورت تقبل مسئولیت هم ایضا تا حد امکان زمان زیادی به آنان بدهید؛ زیرا آنان تمام جوانب کار را می‌سنجند و سپس شروع به کار می‌کنند و بادقت به پایان می‌رسانند. لازم به ذکر است نباید از آنان توقع داشت که در تمام مهمانی‌ها شرکت کنند. با توجه به شواهد، برخی درون‌گرایان اظهار دارند در تمام این مهمانی‌ها صحبت‌ها تکراری هستند و برایم جذاییتی ندارند، احتمالاً به این دلیل است که آنان جلوتر و پیچیده‌تر از مسائلی که در یک مهمانی عنوان می‌شود، فکر می‌کنند و از پیش همه را متصور شده‌اند.

اگر با فرد درون‌گرا هم‌صحبت شدید، سعی کنید از جزئیات مسائل سوالی مطرح نکنید و برای پاسخ دادنشان ترجیحاً آنان را تحت فشار قرار ندهید برای اینکه آنان رغبت ندارند مسائل را به طور کامل برای شنونده شرح دهند. می‌توان گفت آنان طبق اصولی که برای خود تعریف کرده‌اند نباید افکار خود را به زبان بیاورند. همچنین حول زندگی شخصی‌شان هم بهتر است سوالی مطرح

نشود، زیرا از پاسخ‌دادن به این سوالات نیز عقب‌نشینی می‌کنند مگر در موارد خاص! درون‌گرایان با ظرافت گفت‌وگو می‌کنند و اساساً شنوندگان خوبی هستند پس طبیعتاً انتظار دارند مخاطب خودشان نیز با دقت و بدون حواس‌پرتی به آنان گوش بدهند. پس در هنگام صحبت با آنان مبادا حرف آنان را قطع کنید؛ چراکه برگشتن به مطلب و موضوع قطع شده برایشان غامض است.

اگر به طور اضطراری با فردی درون‌گرا تعامل داشتید، توقع نداشته باشید که او به آسانی و در مدت زمان کوتاه به شما اعتماد کند و کاری را بر عهده شما بگذارد. اگر وجود او ضروری است، به او زمان دهید تا شما را خوب بشناسد و در صورتی که مجال باشد، با شما تعامل خواهد کرد.

خوب! هرآنچه عنوان شد مطالبی تئوری در رابطه با افراد درون‌گرا بود. هم‌اکنون خواننده یک گزارش کوتاه از فردی هستید که عمدتاً درون‌گرا می‌باشد:

+ سلام پروانه خانم! خوبی؟ خوشی؟ خانواده خوبین؟

- سلام. ممنون. تو خوبی؟ سلام می‌رسون. + از خودت برام بگو! راستی مشکلت با دوستت حل شد؟ بابت اشتباهش عذر خواست؟ به خاطرت خیلی ناراحت شدم!

- راستش من دیگه باهات در ارتباط نیستم. + چه بد! کاش بشه آشتی کنین. البته آگه دوست نداری خب راجع به این مسئله صحبت نمی‌کنم! فکر کنم داری سعی می‌کنی فراموش کنی به هر حال تقریباً مدت زیادی ازش گذشته. به هر حال هر کمکی بود می‌تونم رو من حساب کنی!

- نه عزیزم. فراموش نمی‌شه کرد ولی سعی می‌کنم با شرایطی که برام به وجود آورده کنار بیام. ممنون ازت.

خوب، بیایید این مکالمه کوتاه را تحلیل کنیم. پروانه بابت مشکلی که برایش رخ داده بود همچنان ناراحت بود. لازم به ذکر است مخاطب پروانه از دوستان نسبتاً نزدیک او بود اما باز هم از نحوه پاسخ‌دهی مشخص می‌شود تمایل به شرح مشکلات شخصی، درد دل کردن و کمک گرفتن از دیگران را ندارد... (ادامه دارد).

ضمیمه کتابخانه

پرونده
اجتماعی

استان

؛ هوییت؛

* فرانسیس فوکویاما

* ترجمه: هانیه رجبی
و مهدی موسوی

مشخصات ظاهری:
259 ص.

عنوان اصلی:
Identity : The demand
for dignity and the poli-
tics of resentment

شابک:
978-600-253-448-4

شماره کتابشناسی ملی:
5595575

سرشناسه:

فوکویاما، فرانسیس،
Fukuyama .
Francis

عنوان و نام پدیدآور:

هویت: مطالبه کرامت
و سیاست ناخشنودی /
فوکویاما؛ ترجمه هانیه
رجبی و مهدی موسوی

مشخصات نشر:

تهران: ترجمه و نشر پارسه

یوشی‌هیرو فرانسیس فوکویاما، فیلسوف آمریکایی، متخصص اقتصاد سیاسی، رئیس گروه توسعه اقتصادی بین‌المللی مدرسه مطالعات پیشرفته بین‌المللی پال ایچ نیتس دانشگاه جانز هاپکینز و نویسنده کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» می‌باشد که به خاطر نظریه‌پردازی «پایان تاریخ» مشهور است. فرانسیس در ۲۷ اکتبر ۱۹۵۲ میلادی در هایدپارک در جوارشیکاگو زاده شد. پدرش، «یوشیو فوکویاما» (Yoshio Fukuyama)، نسل دوم آمریکایی ژاپنی‌تبار بود که دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه شیکاگو داشت و به عنوان کشیش کلیسای پروتستان (Congrega-tional church) خدمت می‌کرد. مادرش، «توشیکو کاواتا فوکویاما» (Toshiko Kawata Fukuyama)، که در شهر کیوتو ژاپن متولد شد، دختر «شیرو کاواتا» (Shiro Kawata)، بنیان‌گذار دپارتمان اقتصاد دانشگاه کیوتو و نخستین رئیس دانشگاه شهر اوساکا بود.

فوکویاما دوران کودکی خود را در شهر نیویورک گذراند. در سال ۱۹۶۷ میلادی، همراه با خانواده، به ایالت شیکاگو کوچ کرد و در آنجا دوره دبیرستان را به پایان رساند. مدرک لیسانس خود را در رشته هنر از دانشگاه کرنل (Cornell University) به دست آورد و سپس در رشتهٔ فلسفه سیاسی ادامه تحصیل داد و به درجهٔ دکترا ازدانشگاه هاروارد نایل آمد. وی در دوره دانشجویی در دانشگاه کرنل به انجمن دانشجوی تلوراید (Telluride Association) پیوست.

در حال حاضر، فوکویاما استاد و رئیس گروه توسعه اقتصادی بین‌المللی دانشگاه جانز هاپکینز در شهر واشینگتن دی سی است.

تئوری پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما، در سال ۱۹۸۹مطرح و در سال ۱۹۹۲ در کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان (The End of History and the Last Man) که توسط عباس عربی و

زهره عربی به فارسی ترجمه شده است، تشریح شد. بر مبنای این نظریه امروزه نظام لیبرال دموکراسی به ویژه بعد ازفروپاشی اتحاد شوروی به صورت یک جریان غالب و مسلط درآمده‌است که همهٔ کشورها و جوامع باید در برابر آن تسلیم شوند. آخرین حد تلاش‌ها و مبارزات ایدئولوژی‌های مختلف در نهایت در قالب ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سر برآورده است؛ بنابراین تصور این که نظام سیاسی بهتر و مناسب‌تری به عنوان بدیل جایگزین این نظام شود وجود ندارد.

فوکویاما پیش‌تر جزو نظریه‌پردازان نومحافظه کار به شمار می‌آمد، اما در سال ۲۰۰۳ با اشغال عراق مخالفت کرد. در انتخابات سال ۲۰۰۴علیه بوش رأی داد و در ۲۰۰۶ با انتشار مقاله‌ای بلند در نیویورک‌تایمزضمن مقایسه نومحافظه‌کاری با لنینیسم پایان عصر نومحافظه‌کاری را اعلام کرد. او به علاوه

مطلبی در مورد بازداشت نظامیان انگلیسی توسط ایران در صفحهٔ «هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو» در سایت نشریه گاردین نوشته است. حدود ۳ دهه پیش فرانسیس فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ و انسان واپسین» اعلام کرد که لیبرال دموکراسی نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر است.

خیلی‌ها این ادعا را اتویبایی دانستند و چونکه منطبق با قانونمندی عام تحولات تاریخی و در تعارض با منطق علم اجتماعی مدرن بود، مانند مارکسیسم، غیرعلمی و خیالی نامیده شد و متهم شد بیش از آنکه تحلیلی علمی باشد، تجویزی کارکردگرایانه برای سیاستمداران است. با تحولات سال‌های اخیر و بحران‌های پرشماری که نه تنها حل نشده بلکه بر دامنه آنها افزوده شده است، فوکویاما درصدد برآمده تا آنچه بحران

پیش روی لیبرال دموکراسی می‌خواند را شناسایی کرده و چون طبیعی حاذق به درمان آن همت گمارد. آخرین تلاش او در این زمینه، کتاب «هویت؛ تقاضای کرامت و سیاست نفرت» است. آنچنان که نویسنده اذعان می‌کند، انتخاب دونالد ترامپ در آمریکا و رأی مردم بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا انگیزه اصلی او در نوشتن این اثر بوده است. ایده اصلی کتاب، سیاست هویت است. در سیاست هویت، افراد به دنبال به رسمیت شناخته شدن خود و کرامتشان هستند. فوکویاما ریشه تقاضای کرامت را در جمهور افلاطون و ذیل جزء سوم نفس یعنی تیموس می‌داند و در مباحث لوتر، روسو، کانت و هگل، سیر تحول مفهومی آن از الهیات مسیحی تا عرفی شدن و در نهایت مشارکت فعال اجتماعی علیه نظم مستقر را ردیابی می‌کند. تیموس یا تقاضای به رسمیت شناخته شدن، با تمایز درون و برون و برتری تدریجی خود درونی بر قواعد برساخته بیرونی و سرانجام برابری همگان در منزلت و کرامت، از حوزه شخصی به امر سیاسی تبدیل می‌شود. به‌زعم نویسنده، سیاست هویت ریشه بسیاری از مبارزات و جنبش‌های سیاسی است؛ از انقلاب فرانسه تا قیام‌های عربی و از ناسیونالیسم و اسلام‌گرایی تا جنبش‌های نوین اجتماعی. به زبان ساده، در سیاست هویت فرد می‌گوید من به یک گروه تعلق دارم، گروهی که قربانی شده و دیگرانی هستند که فهمی از تجربه زیسته من ندارند و اصولاً کل ساختار شامل نیروها و نهادها مقصرند و باید در برابر قواعد و هنجارهایشان مقاومت فعال کرد. فوکویاما مشکل سیاست هویت در غرب را تمرکز بر گروه‌های حاشیه‌نشین جدید و محدود، به

قیمت‌بی‌توجهی به گروه‌های قدیمی و بزرگ، تهدیدش برای گفتمان تاملی و عقلانی با بها دادن به تجربیات عاطفی و البته تبدیل شدنش به کاتالیزور بسیج سیاسی در جناح راست در قالب پوپولیسم رادیکال می‌داند. سیاست هویت از تلاش برای احراز موقعیت برابر نشأت می‌گیرد اما می‌تواند به آسانی به مطالبه‌ای برای شناسایی موقعیت برتر منحرف شود. پیدایش ناسیونالیسم راست‌گرا و اسلام‌گرایی (داعش و اقداماتش در اروپا)، از مصادیق انحراف اساسی از خواسته درست به رسمیت‌شناسی مندرج در سیاست هویت است؛ زیرا این دو جریان ضعف اقتصادی را به از دست رفتن هویت و

منزلت ترجمه می‌کنند و انگشت اشاره را به سمت کسانی نشانه می‌گیرند که قرار است سیاست نفرت علیه آنها به کار گرفته شود. فوکویاما روندشناسی مهمی در فهم وضعیت فعلی ارائه می‌دهد. او تأکید می‌کند که در قرن بیستم، صف‌بندی چپ و راست حول اقتصاد و مباحثی چون مداخله دولت، توزیع منابع، رابطه کار و سرمایه و کارکرد بازار بود. اما در قرن حاضر به سمت هویت که ماهیتی فرهنگی دارد سوق یافته است. افراد دیگر حول ترجیحات اقتصادی که در بطن خود امکان گفت‌وگو و تفاهم دارد گرد هم نمی‌آیند، بلکه بر محور چیستی هویتشان که مستلزم نگاه صفر و یک است جمع می‌شوند. فوکویاما همانند سلف خود هانتینگتون، به نقش فرهنگ در سیر تحولات باور دارد؛ با این تفاوت که هانتینگتون ریشه ترجیحات فرهنگی را در دین جست‌وجو می‌کند و نظریه برخورد تمدن‌ها را هم براساس تقابل ادیان صورت‌بندی می‌کند، اما فوکویاما دین را فقط یکی از عناصر هویتی در سیاست مدرن می‌داند. مسئله مهاجران و آوارگان از مهم‌ترین محرکه‌های خیزش ملی‌گرایی پوپولیستی در اروپا و امریکا است و فوکویاما از دو جناح چپ و راست می‌خواهد در سیاست خود در این باره تجدید نظر جدی کنند. چپ در امریکا هویت را مضیق و بر مبنای تنوع تعریف می‌کند و راست هم می‌خواهد هویت را براساس ویژگی‌هایی نظیر نژاد، قومیت یا مذهب تعریف کند که قبلاً با هزینه گرافی در جنبش مدنی شکست داده شده‌اند.

فراتسیس فوکویاما

منزلت ترجمه می‌کنند و انگشت اشاره را به سمت کسانی نشانه می‌گیرند که قرار است سیاست نفرت علیه آنها به کار گرفته شود.

فوکویاما روندشناسی مهمی در فهم وضعیت فعلی ارائه می‌دهد. او تأکید می‌کند که در قرن بیستم، صف‌بندی چپ و راست حول اقتصاد و مباحثی چون مداخله دولت، توزیع منابع، رابطه کار و سرمایه و کارکرد بازار بود. اما در قرن حاضر به سمت هویت که ماهیتی فرهنگی دارد سوق یافته است. افراد دیگر حول ترجیحات اقتصادی که در بطن خود امکان گفت‌وگو و تفاهم دارد گرد هم نمی‌آیند، بلکه بر محور چیستی هویتشان که مستلزم نگاه صفر و یک است جمع می‌شوند. فوکویاما همانند سلف خود هانتینگتون، به نقش فرهنگ در سیر تحولات باور دارد؛ با این تفاوت که هانتینگتون ریشه ترجیحات فرهنگی را در دین جست‌وجو می‌کند و نظریه برخورد تمدن‌ها را هم براساس تقابل ادیان صورت‌بندی می‌کند، اما فوکویاما دین را فقط یکی از عناصر هویتی در سیاست مدرن می‌داند. مسئله مهاجران و آوارگان از مهم‌ترین محرکه‌های خیزش ملی‌گرایی پوپولیستی در اروپا و امریکا است و فوکویاما از دو جناح چپ و راست می‌خواهد در سیاست خود در این باره تجدید نظر جدی کنند. چپ در امریکا هویت را مضیق و بر مبنای تنوع تعریف می‌کند و راست هم می‌خواهد هویت را براساس ویژگی‌هایی نظیر نژاد، قومیت یا مذهب تعریف کند که قبلاً با هزینه گرافای در جنبش مدنی شکست داده شده‌اند.

چاره کار از دیدگاه فوکویاما کنار گذاشتن هویت نیست بلکه تعریف هویت‌های ملی فراگیری است که از طریق تعاملات اجتماعی در سطوح مختلف شکل می‌گیرد و با ملاحظه تنوع جوامع لیبرال و ارزش‌های سیاسی آنها بافتی پیونددهنده دارند. فعلا چپ مخالف ادغام و یکسان‌سازی مهاجران است و از هویت مستقل این گروه دفاع می‌کند و راست هم خواهان اجرای قوانین سختگیرانه اعطای تابعیت و حتی بازگشت مهاجران به موطن اصلی خود است. نسخه فوکویاما در اینجا هم قابل پیش‌بینی است و با تکیه بر راه سوم، ادغام و همگون‌سازی براساس ارزش‌های دموکراتیک یا هویت ملی اعتقادی را توصیه می‌کند.

شرح فوکویاما از تطور مناسبات سیاسی و اجتماعی در اروپا و آمریکا قابل تامل است، اما به نظر می‌رسد او نسخه عملیاتی و محسوسی برای مدیریت ستیز و پرهیز از خشونت در جوامع غربی ندارد. باری آنجا که مسئله مهاجران و آوارگان را بزرگ‌ترین چالش سیاست‌گذاران پیش‌روی هویت ملی می‌داند، روایتی آنگلوساکسونی از تحولات جهانی ارائه می‌دهد. فوکویاما از کنار بسیاری از بحران‌های جهانی همچون جنگ، ناامنی، فروش گسترده تسلیحات، تروریسم، قاچاق مواد مخدر، فقر، آلودگی زیست‌محیطی و مواردی از این قبیل که دولت‌های غربی مسبب آنها بوده‌اند یا دست‌کم نظم جهانی برآمده از اراده‌شان از پس مدیریت عادلانه این امور برنیامده، به راحتی عبور می‌کند و سوژه تاملات خود را هویت‌خواهی جوانان غربی یا شنیدن صداهای حاشیه‌ای و سرکوب شده آن جوامع قرار می‌دهد. قابل درک است که یک متفکر در اولویت‌دهی و گزینش نظام مسائل، دارای ترجیحاتی باشد اما باید توجه داشت که مسئله فوکویاما همانا «غرب» است. او در سرتاسر کتابش مسائل اروپا و آمریکا را به موازات هم طرح می‌کند؛ هیچ‌جا سخن از یکی گرفته مگر آنکه به دیگری هم اشارتی شده

باشد. هرچند صاحب نظریه پایان تاریخ برآن است تا مشکل هویت را روندی عمومی و جهان شمول نشان دهد و جست و گریخته مثال‌هایی از غرب آسیا، خاور دور یا امریکای لاتین می‌زند، اما در باب آسیب‌شناسی هویت، چالش‌های موجود و الگوی برون‌رفت، عمیقا به اروپا و امریکا تکیه می‌کند. نسخه رهایی بخش فوکویاما علی‌رغم تکاپویی که به خرج می‌دهد، در خوش‌بینانه‌ترین حالت به دولت ملت غربی محدود می‌ماند. او می‌گوید پوپولیست‌هایی چون ترامپ و پوتین هر وقت از مردم سخن می‌گویند، قوم یا گروه خاصی از مردم را اراده می‌کنند، نه همه مردم؛ در صورتی که این ادعا بیشتر درباره نسبت ترامپ با سفیدپوستان امریکا صادق است تا نسبت پوتین با مردم روسیه. در ایران، مسئله هویت‌های خرد و حاشیه‌ای مثل بومیان و مهاجران، آوارگان، رنگین‌پوستان، فمینیست‌ها، دگرباشان و نظایر اینها که در غرب مطرح است، موضوعیت ندارد. کارکرد دین در جامعه ما با غرب کاملا متفاوت است و به طور سنتی از ارکان همبستگی اجتماعی و وحدت ملی محسوب می‌شده است. با این حال هویت‌های نوظهوری مثل مطالبات زنان یا برخی هویت‌های نسلی و تا حدی قومی و مذهبی، جای بررسی دارد. آنچه فوکویاما هویت ملی اعتقادی مبتنی بر موازین مدنی می‌نامد و البته در جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی توسعه ادبیات مسبوق به سابقه است، می‌تواند تنوع فرهنگی و اقلیمی را به فرصتی بالقوه برای جامعه ما تبدیل کند. این قرائت می‌تواند هویت ملی را از سویه‌های باستان‌گرای کم‌مایه که بعضا به نژادپرستی پهلوی می‌زند و ضمن اینکه مذهب را نفی می‌کند، با تهییج پان‌های دیگری مانند پان‌ترکیسم یا عربیسم، برخلاف منافع ملی در داخل و خارج است، تماما بزاید. فوکویاما به نقش تاریخی پروتستانتریزم در تمایز

فراانتیسم فوکویاما

بین خود درونی و جامعه بیرونی اشاره می‌کند و جایگاه مسیحیت در پاسداشت کرامت در قوانین اساسی کشورهای غربی را به رسمیت می‌شناسد. این گزاره به لحاظ اندیشه سیاسی یک دلالت مهم دارد. برخلاف جریان مسلطی که تجدد غربی را در گسست از سنت کلیسایی تلقی می‌کند، نشانه مهمی وجود دارد که فکر سیاسی مدرن روی شانه‌های مسیحیت می‌ایستد و آن را بسط می‌دهد. در بستر جامعه دینی ما آموزه‌های بسیاری وجود دارد که به تکریم حرمت و منزلت افراد به ما هو انسان پرداخته‌اند و این امکان وجود دارد که تمهیدی برای سامان نظری و معرفتی یک جامعه عادلانه با فرصت‌های برابر و مبتنی بر فهم به‌روز و کارآمد از دین اندیشیده شود. این مسیری است که هر جریان اصلاح‌گری در ایران باید در لوازم آن تامل کند. فرانسیس

فوکویاما پروژه فکری خود را لیبرال دموکراسی تعریف کرده و به سان دیده‌بانی وفادار، بحران‌های آن را شناسایی می‌کند تا به ترمیم و تکاملش کمکی کرده باشد. او در کتاب خود می‌کوشد تا به سیاستمدار غربی بفهماند که جز صلح و رفاه، مسئله دیگری هم برای نارضایتی هست: به رسمیت شناخته شدن. او حتی از پیامدهای فناوری اطلاعات و رسانه‌های اجتماعی برای لیبرال دموکراسی سخت‌نگران است؛ چرا که هویت‌های خرد و پراکنده را مجتمع و بازتولید می‌کند. به طور کلی روح حاکم بر رهیافت فوکویاما دو مؤلفه دارد: نخست، ممکن است لیبرال دموکراسی به زوال و عقب‌گرد دچار شود و دوم اینکه مکانیزم‌هایی هم برای اصلاح اشتباهات دارد. او به مرام نقد از درون تعلق دارد و به همین اعتبار کتاب آخرش را می‌توان در تداوم اثر قبلی‌اش «نظم و زوال سیاسی» تعریف کرد. به اقتضای نقد از درون، تهدید پیش‌روی لیبرال دموکراسی هم از درون است نه بیرون و ناسیونالیسم تهاجمی ترامپ که نهادهای موازنه‌گر را دور می‌زند، نقطه عزیمتی برای این نقد است. فوکویاما در دو دهه اخیر زمان بسیاری را صرف تفکر در باب توسعه نهادهای سیاسی مدرن کرده است. اینکه در وهله اول چگونه دولت، حاکمیت قانون و مسئولیت‌پذیری دموکراتیک به وجود آمدند، چگونه تکامل یافتند و با یکدیگر تعامل کردند و در نهایت، چگونه فرو ریختند. او می‌گوید نه ملی‌گرایی و نه مذهب، به عنوان نیروهایی در سیاست

جهانی در شرف ناپدیدشدن نیستند، زیرا لیبرال دموکراسی‌های معاصر، هنوز به طور کامل مسئله تیموس (بازشناسی) را حل نکرده‌اند. مسئله اینجاست که بسیاری از دموکراسی‌های لیبرال مدرن نیز که با وعده احترام برابر که در حقوق فردی، حاکمیت قانون و حق رای مجسم می‌شود، تنها حداقلی از به رسمیت‌شناخته‌شدن به عنوان موجودی برتر را نیز در اختیار شهروندان قرار می‌دهند. اما تضمین نمی‌کنند که شهروندان یک دموکراسی، به‌ویژه افرادی که به عنوان شهروند درجه دو در نظر گرفته می‌شوند در عمل به طور یکسان مورد احترام واقع شوند. درواقع بعید است برابری‌خواهی و به رسمیت شناختن برابری میان افراد به طور کامل محقق شود.

فوکویاما در این کتاب توضیح می‌دهد که لیبرال دموکراسی‌ها در تامین صلح و رفاه جامعه به خوبی عمل کرده‌اند. این جوامع ثروتمند و امن همواره حوزه واپسین مرد نیچه یا انسان‌های بدون گلایه هستند که زندگی خود را در جست‌وجوی بی‌پایان رضایت مصرف‌کننده سپری می‌کنند، اما در وجود خود هیچ هدف و آرمان والایی ندارند که برای دستیابی به آن تلاش و ایثار کنند. نهایتا اینکه به رسمیت شناخته شدن به عنوان موجودی برتر در برخی موارد می‌تواند منجر به ظهور رهبری افسانه‌ای همچون لینکن یا چرچیل یا نلسون ماندلا شود. منابع: وبگاه پژوهشکده تحقیقات راهبردی و اینستا (خبرگزاری کتاب ایران)

تصمیم مبارزه

بخش 3
شماره 4

تاری

علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی
نوشت: شیوه مواجهه آمریکا با پیشنهادات اصولی ایران، طرح پیشنهادات غیرقابل قبول و اصرار بر توافق سریع با طرح بهانه‌های واهی، نشان می‌دهد که آمریکا اراده‌ای برای توافق قوی و قابل دفاع برای طرفین ندارد. مذاکرات وین بدون اتخاذ تصمیم سیاسی توسط آمریکا هر ساعت پیچیده‌تر از قبل می‌شود.

الهام عابدینی توییت کرد: چرا برجام 2015 با برجام 2022 متفاوت است؟ تفاوت نظم جهانی از یک سو که تقریباً میدان را کاملاً متفاوت از 2015 کرده، از سوی دیگر دستاوردهای هسته‌ای ایران است که اگر آمریکا خارج نشده بود و تعهدات را کاهش نداده بودیم، حالا واقعا در سال ششم برجام بودیم اما الان در سال سیزدهم برجامیم.
یعنی به لحاظ هسته‌ای و فناوری، این سه سال خروج آمریکا ما را چند سال پیش برد که تقریباً غیرقابل بازگشت است. پاسخ اینکه چرا آمریکا تصمیم سیاسی نمی‌گیرد، چرا از هر بهانه‌ای شامل در خواست روسیه برای راه انداختن بازی مقصرنمایی استفاده می‌کند، در همین تکت است.

حامد صفارپور نوشت: خیلی‌ها از مذاکره و توافق خوشحال هستند و از در خواست روسیه برای تضمین از آمریکا و از دلواپسی خیلی از انقلابی‌ها ناراحت هستند. واقعا اینگونه افراد به چه می‌اندیشند؟ یعنی هنوز ماهیت آمریکا برایشان آشکار نشده؟ چرا از هر چیزی آمریکا می‌گوید بشکن می‌زنند و هنوز این شیطان را نشناخته‌اند؟

علی نادری نیز با اشاره به جریان مذاکرات وین نوشت: باقری کسی در مذاکرات حرفه‌ای ظاهر شده و نشان داده سیاست را خوب می‌شناسد. او مقابل مصرف سیاست خارجی در دعوای سیاسی داخلی ایستاد. این اتفاق مهم بود، چرا که دیدیم در سال‌های قبل اصرار برای تبدیل این موضوع ملی به محور دعوای انتخاباتی، چه خسارات بزرگی به کشور وار د کرد.

ارسالان ظاهری نوشت: ماه قبل اندیشکده غربی، تحریم‌های آمریکا علیه مردم ایران را به سلاح تورمی - THE INFLATION WEAPON تشبیه کرد. حالات تورمی بی‌سابقه دامن‌گیر اقتصاد آمریکا و غرب شده است. آیا دولت ایران می‌خواهد با توافق و فروش نفت بیشتر، بدون لغو تحریم‌های اصلی به آنها تنفس بدهد؟ پس صبر استراتژیک کجاست؟

محمد امین میرزایی با اشاره به ماجرای شایعه جاسوسی کاترین شکدوم نوشت: به حرف‌های منتشره به نام کاترین شکدوم آن هم در یک رسانه اسرائیلی استناد و ذیلش موجی از اتهامات را متوجه افراد مختلف کردند. حالاً که نامبرده اظهارات منتشر شده را خلاف واقع دانسته، نشر دهند‌های اتهامات یادشان افتاده شکدوم اسرائیلی است و نمی‌شود به بی‌بی‌سی استناد کرد!

احسان منصوری نوشت: طرف تادیروز «محمور مقاومت» را به عنوان فحش به کار می‌برد. جنگ اوکراین که پیش آمد تبدیل شده به ستایشگر مقاومت. خب مقاومت همه جا منطقی است به جز در ایران. در مقابل همه تحسین برانگیز است به جز مقابل آمریکا.

مرتضی گل پور نوشت: رسانه‌های خارجی پر شده از عکس‌های اوکراین، قبل و بعد از حمله روسیه که مثلاً چقدر ویرانی و جنگ‌بده و چه به حال اوکراین آورده. یادام میاد بعد حمله پهپاد آمریکایی به یک خانه در پاکستان، تحلیل رسانه آمریکایی این بود که موشک پهپاد چطور عمل کرد و ترکش‌ها چطور همه حاضران در اتاق را کشت.

یکی از کاربران توپیت زد: پخش برنامه شریابا موضوع توافق وین رو هم کنسل کردن! ظاهرآ روحانی و علی‌عسگری دوباره برگشتن کسی به ما خبر نداده نامردا.

محسن مقصودی نیز نوشت: یک ساعتی هست با مهمان‌ها در استودیو منتظر ماندیم، متأسفانه برنامه زنده امشب شریابا موضوع توافق وین، نیم ساعت قبل از پخش به دستور جایی که نمی‌دانم کجاست کنسل شد. ادامه راه دولت قبل به جایی نمی‌رسد، چه در برجام چه در بستن فضای رسانه‌ها.

از سایر فعالان مجازی نوشتند: ما که به بستن ذهن منتقدین ترازمان اعتقاد برجام عادت داشتیم ولی تصور نمی‌کردیم که قراره اون دور ان تکرار بشه و حتی برنامه شریابا هم کنسل کنید.

همچنین توپیت کردند: چانه زنی از بالا فشار از پایین مگه فقط برای دولت روحانی نبود؟ سانسور برنامه شریابا چه معنی داره؟

فرهاد تقی‌پور نیز نوشت: از الزامات رسیدن به توافقی خوب ایجاد همدلی در بین مردم و مسئولین است، ایجاد همدلی دستوری نیست که دستور بدهیم مردم همدل شویند و آنها بگویند چشم، بایستی از بین نخبگان مخالفان و منتقدان دعوت کرد، صحبت‌های آنها را شنید، آن موقع است که همدلی ایجاد خواهد شد.



پرونده فرهنگی

گذاری بر شائیت نقد و منتقد

از: عرفان محسنی نیا

دانشگاه مدنی، دانشگاه احساسی

از: پوریا دباع عبداللهی

چنگیز خان؛ بنیان گذار تمدن نوین بشری

از: محمدرضا زوار

گذاری بر شائیت نقد و منتقد

به همراه باز نشر یادداشتی از کلود شابرول،
منتقد و فیلم‌ساز شهیر فرانسوی

* از: عرفان محسنی نیا

ما در حال حاضر در دانشگاهی درس می‌خوانیم که همچون جامعه
پیرامونش - همانگونه که باید طبیعتاً مشت نمونه خروارش باشد - نقد و
منتقد به معنی واقعی کلمه جایگاهی ندارند. متأسفانه از مسئولین گرفته
تا دانشجویانش درک درستی از نقد ندارند؛ همه نقد را با صفاتی مثل
بی‌رحمانه، توهین آمیز و «سازنده نبودن» و امثالهم توصیف می‌کنند
و معنی آن را تقلیل می‌دهند.



اساسا باید دانست که نقد، «گفتن خوبی‌ها و بدی‌ها» نیست. منتقد چیزی به «خوبی‌ها» بدهکار نیست که در مورد آن‌ها بنویسد و از آن‌ها تعریف کند، بلکه از بدی‌های چیزی حرف می‌زند که او را آزار داده‌اند. همچنین کار منتقد بدگویی یا عیب‌جویی نیست. پس این حرف که منتقد باید «انصاف» را رعایت کند، کاملاً توهین است به شان نقد. کدام انصاف؟ مگر منتقد را با قاضی یا داور اشتباه گرفته‌اید؟ نقد، ذاتاً بی‌رحم است، اما نقد درست همیشه بر اعمال، آثار، نیت و اهداف کسی که مورد نقد است، حمله‌ور می‌شود و نه شخصیت و فردیت او. پس امکان توهین کردن به کسی در نقد وجود ندارد. نقد مخرب است، اما دلسوزانه تخریب می‌کند. تخریب‌کننده بنایی است که به غلط نهاده شده و دلسوز کسانی است که در این خانه بنا شده، زندگی می‌کنند و کسانی که آن را ساخته‌اند. بعد از تخریب است که سازندگی ممکن می‌شود. پس اصطلاح «نقد سازنده» باز هم ناشی از درک نادرست از هویت نقد است. برای انتقاد، شجاعت و سواد باید جوری با هم آمیخته باشند که هر یک مرز و محدوده دیگری را تعیین کرده و همدیگر را تقویت کنند. نظر منتقد باید صادقانه باشد؛ یعنی منتقد باید خودش با چیزی که مورد انتقاد اوست، مواجهه شخصی داشته باشد و از حواشی و جو حاکم که غالباً به افکار عمومی جهت می‌دهد، باخبر بوده ولی بی‌اعتنا باشد. معتمد بدون نقد هیچ پیشرفتی در هیچ زمینه‌ای اتفاق نخواهد افتاد. تا جامعه‌ای فرهنگ نقد کردن و نقد شدن را نیاموزد، هیچ تغییری در آن به وجود نخواهد آمد.

اکنون به مقاله‌ای از کلود شابرول، منتقد و فیلم‌ساز فرانسوی با عنوان «موضوع‌های کوچک، موضوع‌های بزرگ» می‌پردازیم: برای کسی که می‌خواهد موضوعی را به انتخاب خود به فیلم برگرداند، دو راه حل موجود است: سینماگر بر پایه تمایلات درونی

خود می‌تواند انقلاب فرانسه، یا یک نزاع بین همسایه‌ها، آپوکالیپس عصر ما، یا حامله شدن مستخدمه مسافرخانه، یا آخرین ساعت‌های زندگی یک قهرمان نهضت مقاومت، یا تحقیق درباره مرگ یک بدکاره را حکایت کند. این یک مسئله شخصی است. مهم این است که فیلم خوب باشد، مگر نه؟ خوب کار شده باشد، خوب ساخته شده باشد و سینمای خوبی باشد. تنها تفاوتی که می‌توان بین موضوع آپوکالیپس و بدکاره، انقلاب و مستخدمه مسافرخانه و قهرمانان و همسایه‌های در حال نزاع قائل شد، در کشش موضوع نهفته است. آنچه مسلم است موضوع‌های کوچک و بزرگی وجود دارند. هر کس موافق این نظر نیست دستش را بند کند. از این تمایزگذاری به بعد، همه چیز آسان است: به راحتی می‌توان حدس زد که چه فیلمی در خور ارزش است و چه فیلمی نیست. من دو برگ کاغذ برمی‌دارم و روی یکی می‌نویسم: آپوکالیپس عصر ما، فیلمنامه: بعد از یک جنگ اتمی تمام عیار، حیات از سطح زمین محو شده است. تنها یک مرد سیاه پوست زنده مانده که خود را در نیویورک تنها می‌یابد. او زندگی‌اش را به بهترین نحوی که می‌تواند سامان می‌دهد، اما از تنهایی رنج می‌برد. بعد از دو ماه متوجه می‌شود که موجود دیگری، یک زن سفید پوست نیز از مهلکه جان سالم به در برده است. او را ملاقات می‌کند و خیلی زود عاشق زن می‌شود. اما عقده‌های نژادی، خوشبختی را برایش غیرممکن می‌کند. دو ماه بعد مرد سفید پوستی در یک کرجی ظاهر می‌شود. او نیز دختر را می‌خواهد. ابتدا مرد سیاه خود را کنار می‌کشد، اما بعد عکس‌العمل نشان می‌دهد و حریف را به مبارزه می‌طلبد. مرد سفید تصمیم به یک جنگ تن به تن تا پای مرگ می‌گیرد و در شهر متروک در برابر کاخ سازمان ملل متحد، آخرین دو مرد، آخرین جنگ را به راه می‌اندازند. البته مسلم است که

جنگ، جنون انسان‌ها و نیز فاجعه وحشتناک عصر ماست. روی کاغذ دیگری می‌نویسم: نزاع بین همسایه‌ها - فیلمنامه: در ناحیه‌ای دور افتاده از Causse، دهقان فقیری به تنهایی زندگی می‌کند. او به بهترین نحوی که توانسته زندگی‌اش را سامان داده است، اما از تنهایی رنج می‌برد. روزی موجود انسانی دیگری، زنی شهری ظاهر می‌شود. اتومبیل زن خراب شده است. خیلی زود لطافت و جذبه مزرعه او را جلب می‌کند. دهقان با مباحثات از زمینش تعریف و زندگی سختش را بر او عیان می‌سازد. به زودی دهقان عاشق زن می‌شود، اما موقعیت روستایی‌اش در برابر موقعیت شهری زن، سعادت را برای او غیرممکن می‌سازد. کمی بعد یک دهقان سابق که مدتی طولانی در شهر زندگی کرده، تصمیم می‌گیرد که به مزرعه بازگردد. او در همسایگی دهقان اولی سکنی می‌گزیند و به زودی او نیز خواهان زن می‌شود. دهقان اولی در ابتدا تصمیم می‌گیرد خود را کنار بکشد، اما بعد عکس‌العمل نشان داده و حریف را به مبارزه می‌طلبد. آن دیگری تصمیم به جنگ تن به تن تا پای مرگ می‌گیرد و در منطقه صحرایی و بادخیز Causse در برابر بلندی‌های Cevennes آن دو مرد همسایه با هم به نبرد برمی‌خیزند. البته آنچه مسلم است دهقانان از نزاع بین همسایه‌ها لذت می‌برند. دو برگ کاغذ را با یکدیگر مقایسه می‌کنم. آن را به اطرافیان خود می‌دهم تا بخوانند و به تهیه‌کننده‌ها پیشنهاد می‌دهم. بی‌شک آپوکالیپس عصر ما، موضوع بزرگی است و نزاع همسایه‌ها، موضوعی مبتذل و بی‌اهمیت.

من آپوکالیپس عصر ما را همانگونه که آن را می‌فهمم، فیلم می‌کنم و در نتیجه بدترین مهمل دهه می‌شود. همه شگفت زده می‌شوند و بیشتر از همه، من! با وجود این، بعضی‌ها فریب خورده و گفتند: فیلم شاید بی‌نقص نباشد، اما موضوع آنقدر بزرگ است که هیچ کس نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت بماند. آنها معتقدند آپوکالیپس عصر ما بیشتر از یک عنوان و موضوع جالب است. اما من با اینکه

آدمی کند ذهن هستم، به کیفیت یک فیلم حساس توجه دارم. می‌دانم که این اثر زندگی من، چیزی ناچیز است. با روشن بینی به نزاع همسایه‌ها نگاهی دوباره می‌اندازم و درمی‌یابم که همان موضوع است. نیز می‌فهمم که این موضوع بی‌پایه و اساس است. در واقع درباره آپوکالیپس عصر ما با اطمینان و بی‌ملاحظه باید گفت که جدا از دکور آپوکالیپسی آن، نه متعلق به زمان ما

است و نه هیچ زمان دیگری. همانگونه که نزاع همسایه‌ها ثابت می‌کند که از هیچ حقیقتی، نه اجتماعی و نه روان‌شناسانه و نه حتی هستی‌شناسانه برخوردار نیست. به تصویر کشیدن این آپوکالیپس مانند نزاع همسایه‌ها حماقت محض است. خب این نتیجه‌ای است که می‌خواستم به آن برسیم: مستقل از هرگونه ملاحظات سینمایی که در اینجا نامربوط به نظر می‌رسد، موضوع بزرگ



بالرزش‌تر از موضوع کوچک نیست؛ بلکه همچون تصور چکاوکان است در آینه که گاه به عنوان دام و تله به کار می‌آید.

کمی دورتر برویم. قطعا در داستان آپوکالیپس این موضوع نیست که بزرگ است، چرا که همان خط سیر، چرندترین درام‌های دهقانان را رقم زده است. این یک خطای باصره است: دکور یک شهر متروک، امکانات سینمایی بیشتری از یک گوشه Causes را ندارد. درست برعکس، فقط آدم خرفتی که هیچکدام از این دو را ندیده می‌تواند تحت تاثیر آن قرار بگیرد. ای آدم خرفت، اینها دام‌هایی است که تو در آنها می‌افتی: این موضوع‌های بزرگ و این هم سیاهه مطول از موضوع‌های بزرگ:

الف- موضوع‌های بزرگ تاریخی:

- آدم و حوا کنایه‌هایی چند مجازی‌اند، به شرط آن که اسامی شخصیت‌ها بطور واضح آورده شود: حوا یا «آوا»، آدم، به عنوان یک نام خانوادگی. البته «مار» فریب دهنده است.

- Albigeois که به تعبیر دیگر «مصلحت‌دولت» نامیده می‌شود.

- ژاندارک و با تمیم آن: تقدس، بدکاره بزرگواری یا قهرمان (مارت ریچارد، پرستاری در خدمت نهضت مقاومت که برای سرقت اسناد

مهم با هیتلر رابطه دارد) قربانی جنگ سرد، بچه‌ها، مادرها و یک ژنرال.

- انقلاب فرانسه، و انقلابی که در سرتاسر جهان همچنان ادامه دارد: مبارزات طبقاتی، اعتصابات زنان تساوی طلب و حقوق مساوی برای زنان.

- جنگ‌ها، که هر کسی از آنها متنفر است؛ اما قهرمان‌ساز هم هستند.

- آرمان‌های خوب و بد: به این بخش می‌توان ژاندارک را هم به آسانی افزود.

- بمب اتمی: آپوکالیپس عصر ما.

ب- موضوع‌های بزرگ انسانی:

- عشق، که با مشکلات یک زوج مشخص می‌شود (بدون دخالت مار). برخوردهای کوتاه، تغییر و تحولات ظریف احساسی

- برادری مردانه: من پاسدار برادرم هستم و او را از سقوط نجات می‌دهم.

- جلاذ خود: آدمی که در ورطه سقوط قرار گرفته، نیروی این را می‌یابد که بار دیگر خود را نجات دهد.

- بهشت سرسبز: رازهای کودکی و اسرار زندگی، تصادم معصومیت با دنیای بزرگسالان.

- مرگ: او به زندگی گذشته‌اش وا می‌دارد و از شرم آب می‌شود. او سنگدل بوده و انسان‌ها را دوست نمی‌داشته.

- خدا: من خرقه کشیشی‌ام را از تن به در می‌آورم، تو خرقه کشیشی‌ات را از تن به در می‌آوری، او خرقه کشیشی‌اش را از تن به در می‌آورد. چرا همه ما خرقه کشیشی‌مان را از تن به در می‌آوریم؟

همین. به نظر من موضوع‌های بزرگ و کوچک وجود ندارند. چرا که هرچه موضوعی کوچکتر باشد به همان میزان می‌توان به آن پرداخت بزرگتر و بهتری داد. در حقیقت چیزی به جز حقیقت وجود ندارد.

پی‌نوشت: کلود شابرول، کارگردان نامدار، فیلم‌نامه‌نویس، بازیگر و تهیه‌کننده فرانسوی بود. وی یکی از بنیان‌گذاران موج نوی سینمای فرانسه به شمار می‌رفت. کلود شابرول طی پنجاه سال فعالیت در حوزه فیلم سازی، بیش از ۷۰ فیلم و برنامه تلویزیونی ساخت و یکی از پرکارترین فیلم‌سازان فرانسوی بود. او از زمان آغاز به کار نشریه معتبر کایه دو سینما از نویسندگان آن بود.

مقاله «موضوع‌های کوچک، موضوع‌های بزرگ» که در متن فوق بازنشر شد، از یادداشت‌های شابرول در کایه دو سینما - اکتبر ۱۹۵۹ است که بعدها توسط مسعود فراسی ترجمه و در فصلنامه فرم و نقد، شماره ۳، بهار ۱۳۹۷ منتشر شده است.



دانشگاه مدنی؛ دانشگاه احساسی

درباره اختلاط فرهنگی و احساسی دانشگاهی

* از: پوریا دباج عبداللهی



دانشگاه یک محیط با درصد آمیختگی فرهنگی بالاست که در آن افراد از نقاط مختلف کشور و البته از فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر مواجه می‌شوند. صرف نظر از اینکه درصد اختلاط فرهنگی در دانشگاه‌های مختلف بسیار متفاوت است، یکی از پیامدهای این اختلاط فرهنگی روابط احساسی است که دانشجویان در مراحل مختلف تحصیلی خود درگیر آن می‌شوند. هر رابطه‌ای منحصر به فرد است و افراد به دلایل مختلفی با هم وارد رابطه می‌شوند. بخشی از آنچه که یک رابطه سالم را تعریف می‌کند، داشتن یک هدف مشترک است. اینکه دقیقاً می‌خواهید این رابطه چگونه باشد و می‌خواهید به کجا برسید. این چیزی است که شما فقط با صحبت عمیق و صادقانه با شریک زندگی خود متوجه آن

خواهید شد. با این حال، برخی ویژگی‌های مشترک در بیشتر روابط سالم نیز وجود دارد. دانستن این اصول اساسی می‌تواند به شما کمک کند تا روابطی که دارید، با هر هدفی که برای رسیدن به آن تلاش می‌کنید یا چالش‌هایی که در کنار هم با آن مواجه هستید معنادار، لذت‌بخش و هیجان‌انگیز باشد. شما رابطه عاطفی معناداری با یکدیگر برقرار می‌کنید. هر کدام باعث می‌شوید که دیگری احساس دوست داشته شدن کند و از نظر احساسی راضی باشد. بین دوست داشتن و احساس رضایت تفاوت وجود دارد. وقتی احساس دوست داشته شدن می‌کنید، باعث می‌شود احساس کنید که در نظر شریک زندگی خود پذیرفته شده‌اید و ارزشمند هستید. مثل اینکه شخصی واقعاً شما را جذب خودش

کرده است. این مقاله به بررسی علل، پیامدها و شیوه‌های کنترل این روابط احساسی خواهد پرداخت. اما در این مقاله، ابتدا به این موضوع می‌پردازیم: اصلاً چرا دانشجویان درگیر این رباط می‌شوند؟ البته لازم به ذکر است که مواردی که در ادامه ذکر گردیده‌اند، به هیچ وجه بدان معنا نیستند که روابط احساسی سالم بین دانشجویان وجود ندارد و موارد ذیل قابل تعمیم به کل روابط احساسی در دوران دانشجویی نمی‌باشد. مورد اولی که باید بدان اشاره کرد، بحث کمبود محبت عاطفی در خانواده است. بدان معنا که افراد کمبود محبت عاطفی خودشان را با دوستی‌ها و روابط این‌چنینی پر می‌کنند. اساساً بسیاری از دانشجویان نسل جدید مهارت و توانایی برقراری ارتباط مناسب با پدر و مادر

خود را ندارند و این موضوع سرآغاز گرایش به این دسته از روابط است. شاید در ماه‌های آغازین فرد احساس تعلق عاطفی به طرف مقابل یا شریک احساسی خود پیدا کند، اما به دلایلی که در ذیل اشاره خواهد شد، این حس تعلق در مدت کوتاهی جای خودش را به افسردگی پنهان خواهد داد. اساساً این دسته از روابط احساسی چون براساس هیجان شروع می‌شوند و پایه‌ریزی مناسبی جهت شناخت کافی از فرد مقابل صورت نمی‌گیرد، بعد از مدت کوتاهی طرفین رابطه از یکدیگر دل‌زده خواهند شد و لذا دو حالت پیش روی این رابطه خواهد بود:

۱) ادامه رابطه براساس فاکتورهای تعلق‌گرا: رابطه‌های احساسی دوران دانشجویی براساس هیجان آغاز می‌شوند و لذا احتمال برقراری تماس جنسی در این دسته از روابط بسیار بالاست. لذا فرد به دلیل تعلقی که ناشی از رابطه جنسی است، ناچار به ادامه رابطه خواهد بود و لذا روح طرفین رابطه آسیب خواهد دید و این موضوع برای داشتن یک‌زندگی ناآرام کافی خواهد بود.

۲) اتمام رابطه: در بیشتر حالات مرتبط با روابط احساسی دوران دانشجویی اتمام رابطه اتفاق می‌افتد، اما پس از پایان رابطه اثراتی که بر روی فرد خواهد گذاشت، درخور توجه ویژه خواهد بود که اگر مدیریت نشود، به سادگی به سمت افسردگی پیشرفت خواهد کرد.

مورد دوم بحث دوری از خانواده است. دانشجویان بسیاری هستند که کمبود عاطفی در خانواده‌هایشان ندارند و ارتباط آنها با خانواده‌هایشان بسیار مناسب و کافی است، اما به دلیل دوری از خانواده و زندگی خوابگاهی برای پرکردن اوقات تنهایی خود درگیر این روابط می‌شوند و در مدت کوتاهی پیامد این رابطه برای این دسته از افراد غفلت از خانواده خواهد بود. به‌ظاهر این افراد نسبت به افراد گروه اول وضعیت بهتری دارند، اما به علت ذات احساسی و وابستگی سریع گروه دوم به این دسته از روابط احساسی، اشتباهات بیشتری مرتکب می‌شوند و آسیب‌های مرتبط با روابط احساسی را بیشتر تجربه خواهند کرد. دوری از خانواده زمانی به حد اکثر بروز خود خواهد رسید که پدر و مادر یکی از دو طرف رابطه نسبت به ادامه رابطه خوش‌بین نباشد و البته اجازه ادامه رابطه را ندهد، طرفین دچار استرس و نگرانی نسبت به آینده خود خواهند شد.

شاید در کوتاه‌مدت اتفاق خاصی برای هیچ‌کدام از طرفین رابطه نیفتد، اما در طول زمان فرد به یک پوچی ناشی از دوری از خانواده خواهد رسید که البته با هیچ عشق و رابطه‌ای قابل جبران نخواهد بود. گروه سوم روابطی هستند که فریب عامل اصلی آن‌ها می‌باشد. دختر یا پسر به جهت از دست ندادن طرف مقابل یا حتی اهداف شوم و اغفال طرف مقابل، درمورد عوامل سرنوشت‌ساز در ازدواج (سطح فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خانواده، بیماری‌هایی که به طور مستقیم بر کیفیت زندگی آینده فرد نقش خواهد داشت و نظایر آن) به طرف مقابل دروغ می‌گویند و اساس یک رابطه و زندگی احساسی براساس دروغ و نیرنگ پایه‌ریزی خواهد شد.



لازم به ذکر است که بین اغفال و اغراق در رابطه تفاوت‌هایی وجود دارد:

۱) اغراق در رابطه به عوامل سرنوشت‌ساز در تصمیم برای ازدواج و تشکیل زندگی مربوط نمی‌شود. به عنوان مثال فرد لباس بهتری می‌پوشد و یا اهمیت بیشتری به سلامت خود می‌دهد. اما اغفال در رابطه به معنی نیرنگ و حيله در عوامل سرنوشت‌ساز برای ازدواج و تشکیل خانواده خواهد بود. به عنوان مثال، دختر یا پسر یک بیماری مهم را از طرف مقابل خود پنهان می‌کنند که تاثیر مستقیمی بر کیفیت زندگی خواهد داشت و یا در مورد گذشته خود (سوابق تحصیلی، روابط احساسی قبلی و غیره) پنهان‌کاری می‌کنند و یا حقیقت را به شیوه‌ای دیگر بیان می‌کنند.

۲) اغراق یک نوع تلاش برای بهتر نشان دادن خود برای طرف مقابل است و برخلاف انتظار در برخی موارد سازنده است، اما در اغفال به شعور و انسانیت طرف مقابل توهین می‌شود و به نوعی اغفال یک سوء استفاده از اعتماد خالص و بی‌ریای طرف مقابل است.

۳) اغفال نوعی مکر و حيله و فریب است و به نوعی خیانت در رابطه و پیمان عشق محسوب می‌شود، در حالی که اغراق شامل یک نوع تلاش برای گرم‌تر شدن رابطه و پیمان عشق است که اگر در مسیر درستی صورت بگیرد، نه تنها ناپسند و منفور نیست، بلکه باعث سازندگی در شخصیت فرد خواهد شد.

یک مانع بسیار بزرگ در پایان دادن به این روابط احساسی مضر، احساس فرد مبنی بر این موضوع است که طرف مقابل بهترین گزینه برای وی است و در صورت جدایی دنیا به آخر می‌رسد! برای حل این مشکل ابتدا لازم است، تفاوت‌هایی را بین سه اصطلاح «نظر داشتن»، «دوست داشتن» و «عاشق شدن» بیان کنیم:

۱) نظر داشتن: در این حالت، صرفاً فرد و حالات و رفتارش زیر نظر شماست و ممکن است این موضوع توسط یک شرکت یا موسسه که قصد جذب نیروی کار دارد نیز انجام شود.

۲) دوست داشتن: به واسطه روابطی که بین طرفین وجود دارد، یک حس تعلق خاطر و یا مدیون بودن نسبت به یکدیگر پیدا می‌شود، اما به گونه‌ای نیست که اگر یکی از طرفین نباشند، طرف مقابل از نظر احساسی لطمه ببیند و یا در آزار قرار بگیرد.



۳) عاشق شدن: دوست داشتن به‌علاوه شناخت مساوی است با عشق که همراه با یک احساس تعلق خاطر بسیار قوی است که اگر حتی برای مدت کوتاهی یکی از طرفین رابطه حضور نداشته باشد، فرد دچار آزار احساسی شده و لطمه می‌بیند.

پیشنهاد می‌شود دانشجویان حتی‌المقدور تا زمان رسیدن به بلوغ عاطفی (که در دختران، این موضوع سریع‌تر اتفاق خواهد افتاد) خود را درگیر این روابط نکنند اما در صورت تصمیم به ورود به روابط احساسی دوران دانشجویی بهتر است با حداکثر شناخت نسبت به طرف مقابل اقدام نمایند. شاید بهترین و کامل‌ترین شناخت از شخصیت طرف مقابل زمانی باشد که با وی برای یک کار گروهی همکاری می‌کنید. مطلب مذکور به معنی تشویق به ورود به این دسته از روابط نیست و صرفاً به عنوان یک پیشنهاد مطرح گردیده است.

چنگیز خان مغول؛ بنیان‌گذار تمدن نوین بشری

آشنایی مختصری با مفهوم بازنگری تاریخی

و بررسی مثال‌هایی از آن

✱ از: محمدرضا زوار

فکر می‌کنم شما هم با من متفقید که چنگیز خان مغول برای همه ما مترادف است با تهاجم، نابودی و کشتار؛ اما احتمالاً این را هم می‌دانید که چنگیز در کشور مغولستان قهرمان ملی است و تصویرش روی پول ملی‌شان چاپ می‌شود. هیتلر هم در افکار عمومی، نماد قتل عام و ویرانی است. اما اگر آلمان‌ها برنده جنگ دوم جهانی می‌شدند چطور؟ آیا باز قرار بود هیتلر را خونخوار و جانی بدانیم یا خیر؟ من می‌خواهم سوالات قبل را با یک مفهوم به نام «بازنگری در تاریخ» یا «Historical revisionism» برایتان باز کنم. شاید تا آخر این مطلب توانستیم جوابی برای آنها بیابیم. اگر شما یک کودک سفید پوست آمریکایی در سده‌های گذشته باشید، کریستف کلمب را «کاشف قاره جدید» می‌دانید و به اقدامات وی نام اکتشافات می‌دهید. اما هم اکنون بسیاری از علاقمندان تاریخ و تاریخ پژوهان با تغییر نوع نگاه (pov) از مهاجران اروپایی به بومیان آمریکا، ورود کلمب به قاره جدید را «فتوحات یا تهاجم امپریالیستی» کلمب می‌نامند. اینگونه شما می‌توانید ببینید که با تغییر فرهنگ و تغییر نقطه نظر کشف قاره آمریکا به فتح قاره آمریکا تعبیر می‌شود. خوب برگردیم به مساله ی اول. یکی از وقایع مهم تاریخ ما، حمله مغول به ایران بود؛ اما آیا حمله مغول تنها مساوی بدبختی و ویرانی مملکت بود و مغول‌ها هیچ دستاوردی برای جامعه بشری نداشتند؟ بیایید گذری بزنیم به تاریخ گذشته و ببینیم که آیا هیچ نقطه سفیدی در کارنامه این قوم بوده یا نه؟

چنگیزخان، کسی است که مسئول قتل ۲۰ تا ۵۰ میلیون نفر انسان و وحشی‌گری‌های بسیاری در قرن دوازدهم است. همین آدم اما ویژگی‌های داشته که او را به شخصیتی جالب برای مطالعه تبدیل کرده است؛ او فردی باهوش بود؛ people smart و tech smart بود. یعنی هم با فوت و فن ابزار زمانه آشنا بود و هم از لحاظ اجتماعی باهوش بود. چنگیز سنت‌های دیرپایی را تغییر داد که پیش از او ظاهراً غیرقابل تغییر بودند. هنگامی که بر گروهی مسلط می‌شد، برخلاف پیشینیانش رهبران شکست خورده را گردن نمی‌زد بلکه اغلب آنها را جذب سیستم خود می‌کرد و کارگزار خودش قرار می‌داد. جالب است بدانید که چنگیز یکی از اولین سیستم‌های شایسته‌سالاری را در جهان پیاده کرد. در یک جامعه طایفه‌ای مثل مغول‌ها که روابط خونی حرف اول را می‌زند، ارتقای نظامی و سیاسی افراد را بر مبنای توانایی‌ها و شایستگی آن‌ها قرارداد و نه روابط فامیلی.

در بسیاری از قوانین کشورداری مغول‌ها وجه انسانی وجود داشت و برخلاف دیکتاتورها و حاکمانی با این وسعت کشور، مخالفتی با آیین‌ها و سنت‌های محلی نداشت. تمام تلاش

قوانین کبیر مغول حفظ آرامش در سرزمین‌ها بود. آنها توانستند بزرگترین سیستم ارتباطی و پستی زمان خود را با اسب و ایستگاه‌های فراوان در سراسر منطقه ایجاد کنند که شگفتی ناظران خارجی مثل مارکوپولو را برانگیخته بود. شاید بتوان مغولان را حاکمان پیشرو زمان خود دانست، چرا که آزادی مذاهب و ادیان برای اولین بار در این دوران رواج یافت. چنگیزخان به خوبی از تنوع ادیان مختلف در سرزمین‌هایش مطلع بود و از خطر درگیری بین آنها آگاه بود؛ بنابراین برای حفظ آرامش پرستش هر خدایی را در سرزمین‌های خود آزاد می‌دانست حتی مغول‌ها هنگامی که به ایران آمدند مسلمان شدند! حداقل از این نظر بسیار ذهن باز و منطقی و قانون مدارانه داشتند. برده‌داری تا حدود زیادی در حکومت مغول‌ها ممنوع بود. شاید باور نکنید اما مغولان دغدغه آموزش داشتند! کوبلای‌خان مدرسه و دانشگاه تاسیس کرد، بودجه زیادی را برای گردآوری و ویرایش آرشویی از اسناد و کتب اختصاص داد، به تئاتر و نمایش علاقه نشان داد و هلاکوخان به پیشنهاد خواجه نصیر رصدخانه تاسیس کرد و تاریخ نگاری را بعد از اسلام رواج داد.

در حکومت مغول، رهبران مذهبی، پزشکان، اهالی دانشگاه و معلمان از مالیات و خدمت

نظامی معاف بودند. یکی از دستاوردهای چنگیز مرتبط کردن تمدن چین و اروپا بود. در مسیر راه ابریشم شهرهایی به عنوان منطقه آزاد تجاری مقرر شدند و این کار باعث رونق بسیار تجارت بین شرق و غرب عالم شد! فناوری‌هایی مانند باروت، کاغذ و قطب‌نما از شرق به غرب عالم رفت و چند نسل بعد بر پایه همین دانش و فنون بود که رنسانس رخ داد. بنابراین داد و ستد دانش و کالای بین المللی اولین بار در دوران مغول‌ها برپا شده است و این گونه است که حتی می‌توانیم ادعا کنیم مغول‌ها، پایه‌گذاران تمدن مدرن بشری بودند (۱).

قطعا درباره خشونت‌های چنگیز و وحشی‌گری وی می‌توان گفت که اغراقی هم در کار نبوده است، اما باید بدانیم که در روزگار خود چنگیز و پیش و پس از او افرادی که چنین جنایات را مرتکب شدند، حقیقتاً کم نیستند؛ اسکندر مقدونی و ناپلئون هم کم خشن نبودند. اما ببینید چگونه تصویری از آنان در اذهان مانده. اکنون آنچه که از ناپلئون و اسکندر به یاد داریم فتوحاتشان است. حال آنکه وقتی نوبت به قوم مغول رسیده آنچه از تاریخ برجای مانده خوی بربریت آنهاست!

می‌توان درباره جبهه مقابل چنگیزخان هم بسیار حرف زد؛ تاریخ درباره سلطان محمد خوارزمشاه بسیار بیرحمانه قضاوت کرده و وی

را به دلیل تحریک چنگیز برای حمله به ایران و در ادامه تاکتیک‌های غلط دفاعی سرزنش می‌کند. اما اکنون شاید ما هم بتوانیم با تصمیمات او همدلان‌تر برخورد کنیم. اگر تحلیل سلطان محمد این بوده که دیر یا زود مغول‌ها قصد حمله دارند (که احتمالا همین بوده) تصمیم سلطان به آغاز جنگ زودهنگام در آن دوران شاید آنقدرها هم بی منطق نبوده. زمانی که محمد خوارزمشاه فرستادگان چنگیز را کشت، مغول‌ها در جبهه چین در حال جنگ بودند. شاید در ذهن سلطان این بود که جنگ با مغول‌ها در آن زمان بهتر بوده و به صلاح مسلمین؛ درباره تاکتیک‌های جنگی هم تاریخ ما بسیار بی‌رحم است؛ وقتی سلطان دید که با مغول‌ها در دشت‌ها نمی‌شود پیکار کرد، با توجه به سابقه بیابانگردها تصمیم گرفت در

برج‌های شهر مستقر شوند و اجازه محاصره را به ارتش مغول بدهند و به طور سنتی بیابانگردها که محاصره‌گران ضعیفی هستند را شکست دهند. البته که تا پیش از مغولان این تصمیم پربی‌راه نبود، اما مغولان در آن دوران پس از فتح چین مهندسان محاصره چین را استخدام کردند و فناوری محاصره را به دست آوردند و اینگونه شد که داستان حمله مغول به ایران، داستان محاصره پیایی شهرها و قتل عام شهروندان شد. قصه‌های پرغصه‌ای از این دوران برای ما ایرانی‌ها باقی مانده است. اگر علاقه‌مند هستید می‌توانید داستان محاصره اولین شهر ایران (فاراب) را مطالعه کنید و ببینید تسلیم شدن مردم این شهر چه بلایی بر سرشان آورد. به تفسیر مجدد یک روایت تاریخی، بازنگری

تاریخ یا بازبینی تاریخ می‌گویند؛ اغلب این بازنگری‌ها منجر به چالش کشاندن دیدگاه‌های پذیرفته شده می‌شود. بازنگری در سوابق تاریخی می‌تواند ناشی از اکتشافات جدید، آشکارشدن حقایق یا تفاسیر جدید، به دست آوردن شواهد جدید، دیدگاه‌ها و سوال‌های جدید از پدیده‌های تاریخی باشد. بازنگری‌های تاریخی ممکن است بسیار چالشی و بحث‌انگیز باشند. اگر دیدگاهی که در بین اکثر تاریخ‌دانان و به تبع آن اکثریت جامعه وجود دارد، توسط اقلیتی به چالش کشیده شود، احتمالا طرفداران نظریه قبلی به مخالفت برخوانند خاست. و حتی ممکن است کار بازنگران را نوعی «انکارگرایی» بنامند. به هر روی باید بپذیریم که تاریخ یک مکالمه پیوسته است بین حال و گذشته. با تغییر در

نوع نگرش ما نسبت به گذشته، چنین بازنگری‌هایی اجتناب ناپذیر است. به گفته برخی تاریخ نگاران برجسته، هیچ حقیقت واحد، ابدی و تغییر ناپذیری درباره وقایع گذشته و معنای آنها وجود ندارد. در نتیجه بازنگری تاریخی جستجوی پایان ناپذیر تاریخ‌دانان است برای فهم گذشته. اگر بپذیریم که در هر دوره‌ای از زمان در هر جامعه‌ای نسل‌های متفاوتی را داریم، باید بدانیم که هر کدام از این نسل‌ها نگرش و زاویه دید متفاوتی را نسبت به گذشته خواهند داشت؛ بنابراین بازنگری‌های تاریخی غیر قابل اجتناب‌اند. به هر حال کسی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، فردی است که مسئول میلیون‌ها قتل و تجاوز بوده است. در بازنگری تاریخی ما

قرار نیست جنایات افراد را انکار کنیم. بلکه تلاش ما این است که با تغییر زاویه دید بخش دیگری از تاریخ را که مغفول مانده است، مورد بررسی قرار دهیم. برای چنین کاری فاصله زمانی و مکانی زیادی لازم است تا ظرفیت پذیرش آن در جامعه بشری ایجاد شود. قطعا در دهه‌های آتی تاریخ نگاران درباره اینکه آلمان نازی چه دستاوردهایی برای بشر مدرن داشته و باعث چه پیشرفت‌هایی شده صحبت خواهند کرد اما حتی اگر بتوان از لحاظ علمی از آن دفاع کرد، اکنون ظرفیت پذیرش آن وجود ندارد. بنابراین باید چنین برداشت‌های تاریخی را با ظرافت بسیار و نگاه دقیق به شرایط گذشته و حال حاضر بررسی کرد. در نهایت آنچه که من درصدد انتقال آن به خوانندگان هستم، این است که از نگاه‌های

صفر و یکی و سیاه و سفید به تاریخ جامعه و بشر خودداری کنیم. باید این ظرفیت را برای خودمان ایجاد کنیم که واقعیت‌ها را به شکل خوب یا بد و سیاه و سفید نبینیم. شاید دید خاکستری به روایت‌ها، نتایج بهتری داشته باشد. در شماره بعدی شما را با مفهوم «واقعیت» بیشتر آشنا می‌کنم و بررسی خواهیم کرد که آیا واقعیت همان حقیقت (truth) است یا چیزی که من و شما از حقیقت می‌بینیم و می‌خواهیم که ببینیم.

منابع و مأخذ:

Weatherford, J. (2005). Genghis Khan and the Making of the Modern World. Crown.



نشریه سیاسی،
اجتماعی و فرهنگی افق
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
عدنان حامد سلطانی
سر دبیر تحریریه:
پوریا دباغ عبداللہی

همکاران و هیات تحریریه:

محمد حسین حیدری . محمدرضا زوار .
غزاله حنیفہ زادہ . زہرا مشتری .
زہرا کمالی . عرفان محسنی نیا .
پرتو حاجی قہرمانی فرد . علی بخشی .
معصومہ جمالی . حانیہ امیری .
عدنان حامد سلطانی . پوریا دباغ عبداللہی .

با تشکر از:

جناب آقای دکتر پارسایی؛
(کارشناس محترم خانہ نشریات)

وبگاہ رسمی افق:
www.ofogh-mag.ir

ارتباط با روابط عمومی:
t.me/nashrieh_admin

افق
عدنان حامد سلطانی



نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی / اسفندماه 1400

OFOGH-MAG.IR